**ولادت حضرت امام مهدي (عج)**

دوازدهمین امام ، حضرت حجة بن الحسن المهدى ، امام زمان - عجل الله تعالى فرجه - در نیمه شعبان سال 255 هجرى در شهر «سامرأ» دیده به جهان گشودند . (1) ايشان همنام پیامبر آخرالزمان حضرت محمد مصطفي (ص) و هم كنیه آن حضرت (ابوالقاسم) مي باشند. (2)

از جمله القاب آن حضرت ، حجت ، قائم ، خلف صالح ، صاحب الزمان (3) ، بقیة الله است (4) و مشهورترین آنها «مهدى» مى ‏باشد. (5)

پدرشان ، پیشواى یازدهم حضرت امام حسن عسكرى - علیه السلام - و مادرشان ، بانوى گرامى «نرجس » است (6) كه بنام «ریحانه» ، «سوسن» و «صقیل» نیز از او یاد شده است. (7) میزان فضیلت و معنویست نرجس خاتون تا آن حد والا بود كه «حكیمه» خواهر گرامي امام هادى - علیه السلام - كه خود از بانوان عالیقدر خاندان امامت بود ، او را سرآمد و سرور خاندان خویش ، و خود را خدمتگذار ايشان مى ‏نامید. (8)

حضرت مهدى عليه السلام دو دوره غیبت داشتند: یكى كوتاه مدّت (غیبت صغرى) و دیگرى دراز مدّت (غیبت كبرى). اولى ، از هنگام تولد تا پایان دوران نیابت خاصّه ادامه داشته و دومى ، با پایان دوره نخست آغاز شد و تا هنگام ظهور و قیام آن حضرت طول خواهد كشید. (9)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**تولد حضرت مهدى (ع) از دیدگاه علماى اهل سنت**

چنانكه در صفحات آینده توضیح خواهیم داد، اعتقاد به موضوع مهدویت اختصاص به شیعه ندارد، بلكه بر اساس روایات فراوانى كه از پیامبر اكرم (ص) رسیده، علماى اهل سنت نیز این موضوع را قبول دارند.

منتها آنان نوعاً تولد حضرت مهدى را به آينده موكول مى ‏كنند و مى گویند : شخصیتى كه پیامبر اسلام از قیام او (پس از غیبت) خبر داده ، هنوز متولد نشده است و در آینده تولد خواهد یافت. (10)

با این حال تعداد قابل توجهى از مورخان و محدّثان اهل سنت ، تولد آن حضرت را در كتب خود ذكر كرده و آن را یك واقعیت دانسته ‏اند . بعضى از پژوهشگران بیش از صد نفر از آنان را معرفى كرده‏ اند. (11)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**دیدار حضرت مهدى (ع)**

چنانكه در سیره امام حسن عسكرى - علیه السلام - بتفصیل نگاشتیم ، از آنجا كه حكومت ستمگر عباسى ، به منظور دستابى به فرزند آن حضرت و كشتن او ، خانه امام را سخت تحت كنترل و مراقبت قرار داده بود ، تولد حضرت مهدى - علیه السلام - بر اساس طرح دقیق و منظمى كه پیشاپیش، از سوى امام در این مورد ریخته شده بود ، كاملاً به صورت مخفى و دور از چشم مردم (و حتى شیعیان) صورت گرفت.

مستندترین گزارش در این زمینه ، از طرف «حكیمه» عمه حضرت عسكرى - علیه السلام - رسیده كه از نزدیك شاهد تولد حضرت مهدى - علیه السلام - بوده است. اما باید توجه داشت كه این پنهان كارى به آن معنا نیست كه بعدها یعنى در مدت 5 - 6 سال آغاز عمر ايشان ، كه امام یازدهم در حال حیات بودند ، كسى آن بزرگوار را ندیده باشد، بلكه افراد خاصى از شیعیان در فرصت هاى مناسب و گوناگون به دیدار آن حضرت نائل مى ‏شدند تا به تولد و وجود وى یقین حاصل كنند و در موقع لزوم به شیعیان دیگر اطلاع دهند.

دانشمندان ما جریان این دیدارها را به صورت گسترده گزارش كرده ‏اند (12)، ولى شاید مهمترین آنها دیدار چهل تن از اصحاب امام عسكرى - علیه السلام - با آن حضرت باشد كه تفصیل آن بدین قرار بوده است:

«حسن بن ایوب بن نوح» (13) مى‏ گوید: ما براى پرسش درباره امام بعدى ، به محضر امام عسكرى - علیه السلام – رفتیم . در مجلس آن حضرت چهل نفر حضور داشتند . عثمان بن سعید (یكى از وكلاى بعدى امام زمان) بپاخاست و عرض كرد : مى ‏خواهم از موضوعى سؤال كنم كه درباره آن از من داناتريد .

امام فرمودند : بنشین . عثمان با ناراحتى خواست از مجلس خارج شود. حضرت فرمودند : هیچ كس از مجلس بیرون نرود . كسى بیرون نرفت و مدتى گذشت . در این هنگام ، امام ، عثمان را صدا كرد. او بپا خاست. حضرت فرمودند: مى‏ خواهید به شما بگویم كه براى چه به اینجا آمده ‏اید؟ همه گفتند: بفرمایید. فرمودند : براى این به اینجا آمده ‏اید كه از حجت و امام پس از من بپرسید. گفتند : بلى. در این هنگام پسرى نورانى كه شبیه ترین مردم به امام عسكرى - علیه السلام – بود ، وارد مجلس شد . حضرت با اشاره به او فرمودند :

«این ، امام شما بعد از من و جانشین من در میان شما است. فرمان او را اطاعت كنید و پس از من اختلاف نكنید كه در این صورت هلاك مى ‏شوید و دین تان تباه مى‏ گردد...» (14).



**علل سیاسى - اجتماعى غیبت**

شكى نیست كه رهبرى پیشوایان الهى به منظور هدایت مردم به سر منزل كمال مطلوب است و این امر در صورتى میسر است كه آنها آمادگى بهره بردارى از این هدایت الهى را داشته باشند. اگر چنین زمینه مساعدى در مردم وجود نداشته باشد، حضور پیشوایان آسمانى در بین مردم ثمرى نخواهد داشت.

متأسفانه فشارها و تضییقاتى كه بویژه از زمان امام جواد- علیه السلام- به بعد بر امامان وارد شد، و محدودیت هاى فوق العاده‏ اى كه برقرار گردید - به طورى كه فعالیت هاى امام یازدهم و دوازدهم را به حداقل رسانید - نشان داد كه زمینه مساعد جهت بهره مندى از هدایت ها و راهبری هاى امامان در جامعه (درحدّ نصاب لازم) وجود ندارد . ازین رو حكمت الهى اقتضا كرد كه پیشواى دوازدهم ، بتفصیلى كه خواهیم گفت ، غیبت اختیار كنند تا موقعى كه آمادگى لازم در جامعه به وجود آید.

البته همه اسرار غیبت بر ما روشن نیست ولى شاید نكته‏ اى كه گفتیم رمز اساسى غیبت باشد. در روایات ما ، در زمینه علل و اسباب غیبت ، روى سه موضوع تكیه شده است :

**الف - آزمایش مردم‏**

چنانكه مى‏ دانیم یكى از سنت هاى ثابت الهى ، آزمایش بندگان و انتخاب صالحان و گزینش پاكان است. صحنه زندگى همواره صحنه آزمایش است تا بندگان از این راه در پرتو ایمان و صبر و تسلیم خویش در پیروى از اوامر خداوند تربیت یافته و به كمال برسند و استعدادهاى نهفته آنان شكوفا گردد.

در اثر غیبت حضرت مهدى، مردم آزمایش مى ‏شوند: گروهى كه ایمان استوارى ندارند، باطنشان ظاهر مى ‏شود و دستخوش شك و تردید مى ‏گردند و كسانى كه ایمان در اعماق قلبشان ریشه دوانده است، به سبب انتظار ظهور آن حضرت و ایستادگى در برابر شدائد، پخته ‏تر و شایسته‏ تر مى‏ گردند و به درجات بلندى از اجرا و پاداش الهى نائل مى ‏گردند.

امام موسى بن جعفر - علیه السلام - فرمود: هنگامى كه پنجمین فرزندم غایب شد، مواظب دین خود باشید، مبادا كسى شما را از دین خارج كند. او ناگزیر غیبتى خواهد داشت، به طورى كه گروهى از مؤمنان از عقیده خویش بر مى ‏گردند. خداوند به وسیله غیبت، بندگان خویش را آزمایش مى ‏كند...(15)

از سخنان پیشوایان اسلام بر مى ‏آید كه آزمایش به وسیله غیبت حضرت مهدى، از سخت‏ ترین آزمایش هاى الهى است (16) و این سختى از دو جهت است:

**1 -** از جهت اصل غیبت ، كه چون بسیار طولانى مى ‏شود بسیارى از مردم دستخوش شك و تردید مى ‏گردند. برخى در اصل تولد و برخى دیگر در دوام عمر آن حضرت شك مى‏ كنند و جز افراد آزموده و مخلص و داراى شناخت عمیق، كسى بر ایمان و عقیده به امامت آن حضرت باقى نمى ‏ماند. پیامبر اسلام ضمن حدیث مفصلى مى‏ فرماید: مهدى از دیده شیعیان و پیروانش غایب مى‏شود و جز كسانى كه خداوند دلهاى آنان را جهت ایمان، شایسته قرار داده، در اعتقاد به امامت او استوار نمى‏ مانند(17).

**2 -** از نظر سختی ها و فشارها و پیشامدهاى ناگوار كه در دوران غیبت رخ مى ‏دهد و مردم را دگرگون مى ‏سازد، به طورى كه حفظ ایمان و استقامت در دین، كارى سخت دشوار مى ‏گردد و ایمان مردم در معرض مخاطرات شدید قرار مى ‏گیرد. (18)

**ب - حفظ جان امام**

خداوند ، به وسیله غیبت، امام دوازدهم را از قتل حفظ كرده است، زیرا اگر آن حضرت از همان آغاز زندگى در میان مردم ظاهر مى ‏شد، او را مى ‏كشتند (چنانكه تفصیل آن را نوشتیم). بر این اساس اگر پیش از موعد مناسب نیز ظاهر شود، باز جان او به خطر مى ‏افتد و به انجام مأموریت الهى و اهداف بلند اصلاحى خود موفق نمى ‏گردد.

«زراره»، یكى از یاران امام صادق - علیه السلام - مى‏ گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: امام منتظر، پیش از قیام خویش مدّتى از چشم ها غایت خواهد شد.

عرض كردم: چرا ؟

فرمود : بر جان خویش بیمناك خواهد بود .(19)

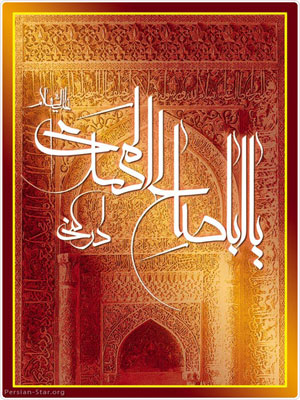
**ج - آزادى از یوغ بیعت با طاغوت هاى زمان**

پیشواى دوازدهم ، هیچ رژیمى را ، حتى از روى تقیه ، به رسمیت نشناخته و نمى ‏شناسد. او مأمور به تقیه از هیچ حاكم و سلطانى نیست و تحت حكومت و سلطنت هیچ ستمگرى در نیامده و در نخواهد آمد ، چرا كه مطابق وظیفه خود عمل مى ‏كند و دین خدا را به طور كامل و بى هیچ پرده پوشى و بیم و ملاحظه ‏اى اجرا مى‏كند. بنابراین جاى هیچ عهد و میثاق و بیعت با كسى و مراعات و ملاحظه نسبت به دیگران باقى نمى‏ ماند.

«حسن بن فضّال» مى ‏گوید: امام هشتم فرمود: گویى شیعیانم را مى ‏بینم كه هنگام مرگ سومین فرزندم (امام حسن عسكرى) در جستجوى امام خود ، همه جا را مى ‏گردند اما او را نمى ‏یابند.

عرض كردم : چرا غایب مى ‏شود ؟

فرمودند : براى اینكه وقتى با شمشیر قیام مى ‏كند، بیعت كسى در گردن وى نباشد. (20)



**غیبت صغرى و كبرى**

چنانكه گفتیم، غیبت امام مهدى به دو دوره تقسیم مى ‏شود: «غیبت صغرى» و «غیبت كبرى».

غیبت صغرى از سال 260 هجرى (سال شهادت امام یازدهم) تا سال 329 (سال در گذشت آخرین نایب خاص امام) یعنى حدود 69 سال بود. (21) در دوران غیبت صغرى، ارتباط شیعیان با امام بكلى قطع نبود و آنان، به گونه ‏اى خاص و محدود، با امام ارتباط داشتند.

توضیح آنكه: در طول این مدّت، افراد مشخصى (كه ذكرشان خواهد آمد) به عنوان «نایب خاص» با حضرت در تماس بودند و شیعیان مى ‏توانستند به وسیله آنان مسائل و مشكلات خویش را به عرض امام برسانند و توسط آنان پاسخ دریافت دارند و حتى گاه به دیدار امام نائل شوند. ازینرو مى ‏توان گفت در این مدّت، امام، هم غایب بود و هم نبود.

این دوره را مى ‏توان دوران آماده سازى شیعیان براى غیبت كبرى دانست كه طى آن، ارتباط شیعیان با امام، حتى در همین حد نیز قطع شد و مسلمانان موظف شدند در امور خود به نایبان عام آن حضرت، یعنى فقهاى واجد شرائط و آشنایان به احكام اسلام، رجوع كنند.

اگر غیبت كبرى یكباره و ناگهان رخ مى ‏داد، ممكن بود موجب انحراف افكار شود و ذهن ها آماده پذیرش آن نباشد. اما گذشته از زمینه سازی هاى مدبرانه امامان پیشین، در طول غیبت صغرى، بتدریج ذهن ها آماده شد و بعد، مرحله غیبت كامل آغاز گردید. همچنین امكان ارتباط نایبان خاص با امام در دوران غیبت صغرى، و نیز شرفیابى برخى از شیعیان به محضر آن حضرت در این دوره، مسئله ولادت و حیات آن حضرت را بیشتر تثبیت كرد. (22)

با سپرى شدن دوره غیبت صغرى، غیبت كبرى و دراز مدّت امام آغاز گردید كه تاكنون نیز ادامه دارد و پس از این نیز تا زمانى كه خداوند اذن ظهور و قیام به آن حضرت بدهد، ادامه خواهد داشت.

غیبت دو گانه امام دوازدهم، سالها پیش از تولد او توسط امامان قبلى، پیشگویى شده و از همان زمان توسط راویان و محدثان، حفظ و نقل و در كتاب هاى حدیث ضبط شده است كه به عنوان نمونه به نقل چند حدیث در این زمینه اكتفا مى ‏كنیم:

**1 -** امیر مؤمنان - علیه السلام - فرمود:

(امام) غایب ما، دو غیبت خواهد داشت كه یكى طولانى‏ تر از دیگرى خواهد بود. در دوران غیبت او، تنها كسانى در اعتقاد به امامتش پایدار مى ‏مانند كه داراى یقینى استوار و معرفتى كامل باشند. (23)

**2 -** امام باقر - علیه السلام - فرمود:

(امام) قائم دو غیبت خواهد داشت كه در یكى از آن دو خواهند گفت: او مرده است...(24)

**3 -** ابوبصیر مى ‏گوید، به امام صادق - علیه السلام - عرض كردم:

امام باقر مى ‏فرمود: قائم آل محمد (ص) دو غیبت خواهد داشت كه یكى طولانى ‏تر از دیگرى خواهد بود.

امام صادق - علیه السلام - فرمود: بلى، چنین است...(25)

**4 -**حضرت صادق - علیه السلام - فرمود:

امام قائم دو غیبت خواهد داشت: یكى كوتاه مدّت و دیگرى دراز مدّت...(26)

سیر تاریخ، صحت این پیشگویی ها را تأیید كرد و همچنانكه پیشوایان قبلى فرموده بودند، غیبت هاى دو گانه امام عینیت یافت.

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**نواب خاص**(27)

نایبان خاص حضرت مهدى در دوران غیبت صغرى، چهار تن از اصحاب با سابقه امامان پیشین و از علماى پارسا و بزرگ شیعه بودند كه «نوّاب اربعه» نامیده شده‏اند. اینان به ترتیب زمانى عبارت بودند از:

**1 - ابو عَمرو عثمان بن سعید عَمرى،**

**2 - ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عَمرى،**

**3 - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختى،**

**4 - ابو الحسن على بن محمد سَمَرى.**

البته امام زمان - علیه السلام - وكلاى دیگرى نیز در مناطق مختلف مانند: بغداد، كوفه، اهواز، همدان، قم، رى آذربایجان، نیشابور و... داشت كه یا به وسیله این چهار نفر، كه در رأس سلسله مراتب وكلاى امام قرار داشتند، امور مردم را به عرض حضرت مى ‏رساندند (28) و از سوى امام در مورد آنان «توقیع» هایى (29) صادر مى ‏شده است. (30) و یا - آن گونه كه بعضى از محققان احتمال داده ‏اند - سفارت و وكالت این چهار نفر، وكالتى عامّ و مطلق بوده ولى دیگران در موارد خاصى وكالت و نیابت داشته ‏اند (31) مانند:

محمد بن جعفر اسدى، احمد بن اسحاق اشعرى قمى، ابراهیم بن محمد همدانى، احمد بن حمزة بن الیسع (32)، محمد بن ابراهیم بن مهزیار (33)، حاجز بن یزید، محمد بن صالح (34)، ابو هاشم داود بن قاسم جعفرى، محمد بن على بن بلال، عمر اهوازى، و ابو محمد و جنائى (35).

**1 - ابو عَمرو عثمان بن سعید عَمرى**

عثمان بن سعید از قبیله بنى اسد بود و به مناسبت سكونت در شهر سامرّأ، «عسكرى» نیز نامیده مى ‏شد. در محافل شیعه از او به نام «سمّان» (= روغن فروش) یاد مى‏ شد، زیرا به منظور استتار فعالیت هاى سیاسى، روغن فروشى مى ‏كرد و اموال متعلق به امام را، كه شیعیان به وى تحویل مى‏ دادند، در ظرف هاى روغن قرار داده به محضر امام عسكرى مى ‏رساند. (36) او مورد اعتماد و احترام عموم شیعیان بود. (37) گفتنى است كه عثمان بن سعید قبلاً نیز از وكلا و یاران مورد اعتماد حضرت هادى و حضرت عسكرى - علیهما السلام - بوده است. «احمد بن اسحاق» كه خود از بزرگان شیعه مى ‏باشد، مى‏گوید:

روزى به محضر امام هادى رسیدم و عرض كردم: من گاهى غایب و گاهى (در اینجا) حاضر و وقتى هم كه حاضرم همیشه نمى ‏توانم به حضر شما برسم. سخن چه كسى را بپذیرم و از چه كسى فرمان ببرم؟

امام فرمود: «این ابو عَمرو (عثمان بن سعید عَمرى)، فردى امین و مورد اطمینان من است، آنچه به شما بگوید، از جانب من مى ‏گوید و آنچه به شما برساند، از طرف من مى‏ رساند».

احمد بن اسحاق مى ‏گوید: پس از رحلت امام هادى - علیه السلام - روزى به حضور امام عسكرى - علیه السلام - شرفیاب شدم و همان سؤال را تكرار كردم.

حضرت مانند پدرش فرمود: این ابو عَمرو مورد اعتماد و اطمینان امام پیشین، و نیز طرف اطمینان من در زندگى و پس از مرگ من است. آنچه به شما بگوید از جانب من مى‏ گوید و آنچه به شما برساند از طرف من مى ‏رساند. (38)

پس از رحلت امام عسكرى، مراسم تغسیل و تكفین و خاكسپارى آن حضرت را، در ظاهر، عثمان بن سعدى انجام داد.(39) نیز همو بود كه روزى در حضور جمعى از شیعیان به فرمان امام عسكرى - علیه السلام - و به نمایندگى از طرف آن حضرت، اموالى را كه گروهى از شیعیان یمن اورده بودند، از آنان تحویل گرفت و امام در برابر اظهارات حاضران مبنى بر اینكه با این اقدام حضرت، اعتماد و احترامشان نسبت به عثمان بن سعید افزایش یافته است، فرمود: گواه باشید كه عثمان بن سعید وكیل من است، و پسرش محمد نیز، وكیل پسرم مهدى خواهد بود. (40) همچنین، در پایان دیدار چهل نفر از شیعیان با حضرت مهدى كه شرح آن در اوائل این بخش گذشت - حضرت خطاب به حاضران فرمود:

آنچه عثمان (بن سعید) مى ‏گوید، از او بپذیرید، مطیع فرمان او باشید، سخنان او را بپذیرید، او نماینده امام شماست و اختیار با اوست. (41) تاریخ وفات عثمان بن سعید روشن نیست. برخى احتمال داده‏اند او بین سالهاى 260 - 267 در گذشته باشد و برخى دیگر فوت او را در سال 280 دانسته‏ اند. (42)



**2 - محمد بن عثمان بن سعید عَمرى**

محمد بن عثمان نیز همچون پدر، از بزرگان شیعه و از نظر تقوا و عدالت و بزرگوارى مورد قبول و احترام شیعیان (43) و از یاران مورد اعتماد امام عسكرى - علیه السلام - بود، چنانكه حضرت در پاسخ شؤال «احمد بن اسحاق» كه به چه كسى مراجعه كند؟ فرمود: عَمرى (عثمان بن سعید)، و پسرش، هر دو، امین و مورد اعتماد هستند، آنچه به تو برسانند، از جانب من مى ‏رسانند، و آنچه به تو بگویند از طرف من مى ‏گویند. سخنان آنان را بشنو از آنان پیروى كن، زیرا این دو تن مورد اعتماد و امین منند. (44)

پس از درگذشت عثمان، از جانب امام غایب توقیعى مبنى بر تسلیت وفات او و اعلام نیابت فرزندش «محمد» صادر شد. (45) «عبد الله بن جعفر حِمیرى» مى ‏گوید: وقتى كه عثمان بن سعید در گذشت، نامه‏اى با هما خطى كه قبلاً امام با آن با ما مكاتبه مى ‏كرد، براى ما آمد كه در آن ابو جعفر (محمد بن عثمان بن سعید) به جاى پدر منصوب شده بود. (46)

همچنین اما، ضمن توقیعى در پاسخ سؤالات «اسحاق بن یعقوب»، چنین نوشت: خداوند از عثمان بن سعید و پدرش، كه قبلاً مى ‏زیست، راضى و خشنود باشد. او مورد وثوق و اعتماد من، و نوشته او نوشته من است. (47) ابو جعفر تألیفاتى در فقه داشته است كه پس از وفاتش، به دست حسین بن روح، سومین نایب امام (و یا به دست ابو الحسن سمرى، نایب چهارم) رسیده است. (48)

محمد بن عثمان، حدود چهل سال عهده دار سفارت و وكالت امام زمان بود و در طول این مدّت، وكلاى محلّى و منطقه‏ اى را سازماندهى و بر فعالیتشان نظارت مى ‏كرد و به اداره امور شیعیان اشتغال داشت. توقیع‏ هاى متعددى از ناحیه امام صادر، و توسط او به دیگران رسید. او سرانجام در سال 304 یا 305 درگذشت. (49)

او پیش از مرگ، از تاریخ وفات خود خبر داد، و دقیقاً در همان تاریخى كه گفته بود، در گذشت. (50)

**3 - ابو القاسم حسین بن روح نوبختى**

در روزهاى آخر عمر ابو جعفر، گروهى از بزرگان شیعه نزد او رفتند. او گفت: چنانچه از دنیا رفتم، به امر امام، جنشین من و نایب امام «ابو القاسم حسین بن روح نوبختى» خواهد بود. به او مراجعه كنید و در كارهایتان به او اعتماد نمایید. (51)

حسین بن روح، از دستیاران نزدیك نایب دوم بود و عَمرى از مدتها پیش، براى تثبیت امر نیابت او زمینه سازى مى ‏كرد و شیعیان را جهت تحویل اموال، به او ارجاع مى‏داد و او، رابط بین عثمان بن سعید و شیعیان بود. (52)

حسین بن روح، كتابى در فقه شیعه به نام «التأدیب» تألیف كرده بود. آن را جهت اظهار نظر، نزد فقهاى قم فرستاد. آنان پس از بررسى، در پاسخ نوشتند، جز در یك مسئله، همگى مطابق فتاواى فقهاى شیعه است. (53) بعضى از معاصرین او، عقل و هوش و درایت وى را تحسین كرده و مى ‏گفتند: به تصدیق موافق و مخالف، حسین بن روح از عاقلترین مردم روزگار است. (54) نوبختى در دوران حكومت «مقتدر»، خلیفه عباسى، به خدت پنج سال به زندان افتاد و در سال 317 آزاد شد. (55) و سرانجام، بعد از بیست و یك سال فعالیت و سفارت، در سال 326 چشم از جهان فرو بست. (56)

**4 - ابو الحسن على بن محمد سَمَرى**(57)

به فرمان امام عصر (ع) وبا وصیت و معرفى نوبختى، پس از حسین بن روح، على بن محمد سمرى منصب نیابت خاص و اداره امور شیعیان را عهده دار گردید. (58) سمرى از اصحاب و یاران امام عسكرى - علیه السلام - بوده است. (59) او تا سال 329 كه دیده از جهان فرو بست، مسئولیت نیابت و وكالت خاص را به عهده داشت. چند روز پیش از وفات او توقیعى از ناحیه امام به این مضمون خطاب به وى صادر شد:

اى على بن محمد سمرى! خداوند در سوك فقدان تو پاداشى بزرگ به برادرانت عطا كند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهى رفت. كارهایت را مرتب كن و هیچ كس را به جانشینى خویش مگمار. دوران غیبت كامل فرا رسیده است و من جز با اجازه خداوند متعال ظهور نخواهم كرد و ظهور من پس از گذشت مدتى طولانى و قساوت دلها و پر شدن زمین ازستم خواهد بود. افرادى نزد شیعیان من مدّعى مشاهده من (ارتباط با من به عنوان نایب خاص) خواهند شد. آگاه باشید كه هر كس پیش از خروج «سفیانى» و «صیحه آسمانى» (60) چنین ادعایى بكند، دروغگو و افترا زننده است و هیچ حركت و نیرویى جز به خداوند عظیم نیست. (61)

در ششمین روز پس از صدور توقیع، ابو الحسن سمرى از دنیا رفت. (62) پیش از مرگش از وى پرسیدند: نایب بعد از تو كیست؟ پاسخ داد: اجازه ندارم كسى را معرفى كنم. (63) با در گذشت ابو الحسن سمرى دوره جدیدى در تاریخ شیعه آغاز گردید كه به دوران غیبت كبرى معروف است و ما در صفحات آینده پیرامون آن بحث خواهیم كرد.



**وظایف و فعالیت هاى اساسى نوّاب خاص**

انتخاب نواب خاص از سوى امام دوازدهم، در واقع ادامه و توسعه فعالیت شبكه ارتباطى «وكالت» بود كه گفتیم از زمان پیشواى نهم به صورت فعّال در آمده، و در زمان امام هادى و امام عسكرى - علیهما السلام - گسترش چشمگیرى یافته بود، و اینك در زمان امام قائم به اوج رسیده بود. وظایف و فعالیت هاى اساسى نوّاب خاص را مى ‏توان در چند مورد زیر خلاصه كرد:

**الف - پنهان داشتن نام و مكان امام**

گرچه امكان رؤیت حضرت مهدى - عجل الله تعالى فرجه - در دوران غیبت صغرى براى نوّاب خاص و برخى از شیعیان وجود داشت و گهگاه دیدارهایى صورت مى‏ گرفت (64) امّا به دلیل مشكلات سیاسى، هر یك از نواب اربعه در زمان خود موظف بودند از بردن نام حضرت و افشاى محل او در سطح عمومى خوددارى ورزند. زیرا در غیر این صورت، جان امام از سوى حكومت وقت به خطر مى ‏افتاد. این سیاست استتار و پنهانكارى، دقیقاً بر اساس دستور و راهنمایى خود امام صورت مى ‏گرفت. چنانكه روزى ابتدأ او بدون اینكه سؤالى از حضرت در این باره شده باشد، توقیعى به این مضمون خطاب به محمد بن عثمان (سفیر دوم) صادر شد:

كسانى كه از اسم (من) مى ‏پرسند، باید بدانند اگر سكوت كنند بهشت، و اگر حرفى بزنند جهنم (در انتظار آنان) است. چه، اینان اگر بر اسم واقف شوند، آن را فاش مى ‏سازند و اگر از مكان آگاه شوند، آن را نشان مى ‏دهند. (65)

همچنین روزى عبید الله بن جعفر حمیرى و احمد بن اسحق اشعرى، كه هر دو از بزرگان اصحاب امامان و از شیعیان برجسته و صمیمى بودند، در دیدارى كه با عثمان بن سعید (سفیر اوّل) داشتند از وى پرسیدند: آیا جانشین امام عسكرى - علیه السلام - را دیده است؟ وى پاسخ مثبت داد. از نام آن حضرت پرسش كردند، وى از گفتن آن خوددارى كرد و گفت:

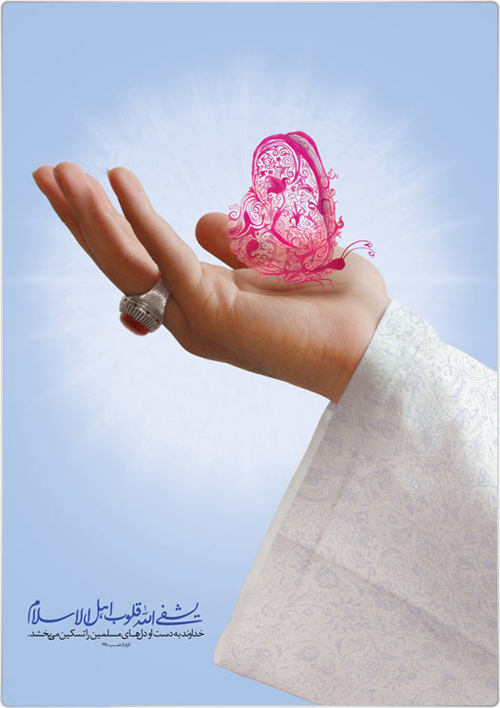
بر شما حرام است كه در این باره پرسش كنید، و من این سخن را از پیش خود نمى‏ گویم - چه اختیارى ندارم كه حلالى را حرام یا حرامى را حلال كنم - بلكه این، به دستور خود اوست، زیرا حكومت (عباسى) بر این باور است كه امام عسكرى در گذشته و فرزندى از خود باقى نگذاشته است، و به همین دلیل نیز ارثیه او را بین كسانى تقسیم كردند كه وارث آن حضرت نبودند (جعفر كذاب و مادر حضرت عسكرى) و این موضوع با صبر و سكوت امام روبرو گردید، و اینك كسى جرأت ندارد با خانواده او ارتباط برقرار كند یا چیزى از آنها بپرسد، و اگر اسم امام فاش شود مورد تعقیب قرار مى ‏گیرد. زینهار! زینهار! خدا را در نظر بگیرید و از این بحثها خوددارى كنید. (66)

در زمان نیابت ابوالقاسم حسین بن روح، از ابوسهل نوبختى كه از بزرگان شیعیان بود، سؤال كردند كه چگونه تو، به این سِمَت انتخاب نشدى و حسین بن روح انتاب شد؟ وى پاسخ داد: آنان كه او را به این مقام برگزیده‏ اند، خود داناترند. كار من، بر خورد و مناظره با مخالفان و دشمنان است. اگر من همانند حسى نبن روح مكان امام را مى ‏دانستم، شاید اگر در فشار قرار مى‏گرفتم، محل او را نشان مى ‏دادم، ولى اگر اما زیر عباى ابو القاسم پنهان شود، چنانچه او را قطعه قطعه هم كنند، هرگز لباس خود را كنار نمى ‏زند! (67)

**ب - سازماندهى وكلا**

چنانكه گفتیم نمایندگان و وكلاى محلى امام در عصر غیبت - با اختیارات گوناگون و حزه‏هاى فعالیت متفاوتى كه داشتند - در مناطق تمركز شیعیان مستقر بودند و هر چند در زمان پیشواى دهم و یازدهم این دسته از وكلا معمولاً توسط وكیل اوّل با امام تماس مى ‏گرفتند، امّا در هر حال امكان ارتباط مستقیم با خود امام نیز براى آنان وجود داشت، ولى در عصر غیبت صغرى امكان ارتباط مستقیم كلاً قطع گردید و وكلاى فرعى و منطقه‏ اى امام در بلاد مختلف كه اسامى گروهى از آنان قبلاً گذشت - (68) ناگزیر منحصراً زیر نظر نایب خاصّ، انجام وظیفه مى ‏كردند و نامه‏ ها و سؤالات و وجوه شرعى شیعیان را توسط نایب خاص به محضر امام غایب مى ‏رساندند. چنانكه قبلاً اشاره كردم، در زمان سفارت ابو جعفر محمد بن عثمان، تنها در بغداد حدود ده نفر زیر نظر او فعالیت مى‏ كردند. (69)

نوّاب خاصّ، در مقابل دریافت وجوه و اموال، قبض نمى ‏دادند ولى شیعیان از وكلاى دیگر قبض مطالبه مى ‏كردند. بنا به نقل شیخ طوسى، در اواخر عمر محمد بن عثمان، شخصى به توصیه او، اموال مربوط به امام را به حسین بن روح مى‏ پرداخت، و از او قبض مطالبه مى‏ كرد. به دنبال شكوه حسین بن روح از این بابت، محمد بن عثمان دستور داد كه از وى قبض مطالبه نشود و افزود: هر چه به دست ابو القاسم برسد، به دست من رسیده است. (70)



**ج - اخذ و توزیع اموال متعلق به امام**

نواب خاص امام، هر كدام در دوران سفارت خود، وجوه و اموال متعلق به آن حضرت را كه شیعیان مستقیماً یا توسط وكلاى محلى مى پرداختند، تحویل مى ‏گرفتند و به هر طریقى كه ممكن بود به امام مى ‏رساندند، یا در مواردى كه امام دستور مى‏داد مصرف مى‏ كردند.

در روزهاى شهادت امام عسكرى - علیه السلام - گروهى از شیعیان قم و بعضى دیگر از مناطق ایران وارد سامرأ شدند و در آنجا از در گذشت امام آگاه گشتند. این گروه، اموالى را از طرف شیعیان مناطق خود آورده بودند تا تحویل امام بدهند و وقتى از جانشین امام عسكرى پرسش كردند، بعضی ها جعفر (كذاب)، برادر امام، را نشان دادند. آنان طبق روال معمول، نشانى و خصوصیات پول ها و اموال را از جعفر پرسیدند تا معلوم شود كه وى داراى علم امامت است یا خیر؟ وقتى كه جعفر از پاسخ درماند، از تحویل اموال به وى خوددارى كردند و ناگزیر به عزم بازگشت به وطن، از سامرّأ خارج شدند.

در بیرون سامرأ، پیك سرّى حضرت بقیة الله - عجل الله تعالى فرجه الشریف - آنان را به محضر امام راهنمایى كرد و پس از تشرّف به حضور امام، بعد از آنكه حضرت خصوصیات تمامى پول ها و امول را بیان فرمود، اموال را تحویل ایشان دادند. آنگاه امام فرمود:

بعد از این چیزى به سامرأ نیاورید. من شخصى را در بغداد معین مى‏كنم، اموال را به او مى ‏دهید و توقیع توسط او صادر مى‏گردد. (71) از آن به بعد بود كه امام، عثمان سعید را به نیابت خاص منصوب كرد و او در بغداد وظایف خود را آغاز كرد.

**د - پاسخگویى به سؤالات فقهى و مشكلات عقیدتى**

حوزه فعالیت نواب اربعه تنها به مواردى كه شمردیم محدود نمى ‏شد، بلكه دایره فعالیت آنها شامل پاسخگویى به همه گونه سؤالات فقهى و شرعى، حل مشكلات عقیدتى و نیز میارزه علمى با شبهاتى مى ‏شد كه مخالفان مطرح مى‏ كردند و از این راه در تضعیف عقاید و پریشانى فكرى شیعیان مى ‏كوشیدند.

نواب خاصّ، این وظایف را با استفاده از آموزش هاى امام و دانش بسیار بالایى كه داشتند، به بهترین وجهى انجام مى ‏دادند. نگاهى گذرا به كارنامه سفارت این چهار شخصیت بزگ، ابعاد گسترده كوشش ها و موفقیت هاى آنان را در این زمینه نشان مى ‏دهد.

آنان از یك سو، وسوسه‏ هاى مربوط به انكار وجود امام را، از راه هاى گوناگون خنثى مى ‏كردند و در این راستا، گاه ناگزیر، پرده از دیدارهاى سرّى خود را امام بر مى ‏داشتند (72) و گاهى نیز توقیعى از سوى حضرت در این باره صادر مى ‏شد و امام در دفع شبهات مزبور به كمك آنان مى ‏شتافت. (73)

از سوى دیگر، سؤالات فقهى و شرعى شیعیان را به عرض امام رسانده پاسخ آنها را مى ‏گرفتند و به مردم ابلاغ مى ‏كردند. به عنوان نمونه، مى ‏توان از توقیعى نام برد كه توسط محمد بن عثمان صادر شده و طى آن به پرسش هاى «اسحاق بن یعقوب» در زمینه ‏هاى گوناگون پاسخ داده شده است. (74) همچنین مى ‏توان توقیع مفصلى یاد كرد كه در پاسخ به سؤالات نماینده مردم قم، «محمد بن عبدالله بن جعفر حمیرى»، صادر گردید. (75)

از این گذشته، گاه، نواب خاصّ، مناظراتى با مخالفان انجام داده و آنان را محكوم مى ‏ساختند و تأكید مى‏ كردند كه این پاسخ ها را از امام آموخته‏ اند. چنانكه حسین بن روح، در یك مجلس مناره، پاسخ شخصى را كه شبهه‏ اى در مورد شهادت امام حسین - علیه السلام - مطرح كرده بود، به صورت گسترده بیان نمود و فرداى آن روز با اشارهبه پاسخ مزبور، به یكى از شیعیان - كه فكر مى ‏كرد پاسخ ها تراوش فكرى خود اوست - اظهار داشت: اگر از آسمان سقوط كنم و طعمه مرغان هوا شرم یا باد تندى مرا به محل درورى پرتاب كند، در نظرم بهتر از این است كه در دین خدا رأى و نظریه شخصى خود را اظهار كنم. مطالبى كه دیروز شنیدى از حجت خدا شنیده شده است. (76)

همچینین وى در پاسخ پرسش یكى از متكلّمان وقت در مورد عامل شهادت امام موسى بن جعفر - علیه السلام - و اینكه آیا پیشوایان معصوم همه، با شمشیر یا با مسمومیت در گذشته‏اند و نیز راز برترى حضرت فاطمه - علیها السلام - نسبت به دختران دیگر پیامبر اسلام (ص)، توضیحات روشن و قانع كننده‏اى داد كه تحسین دانشمند مزبور را بر انگیخت و گفت: در این باره پاسخى از این بهتر و كوتاهتر از كسى نشنیده ‏ام. (77)

**ه- مبارزه با مدّعیان دروغین نیابت**

مبارزه با غلات و مدّعیان دروغین بابیت و نیابت و وكالت و افشاى ادعاهاى باطل آنان را نیز باید به فعالیت هاى نواب اربعه افزود. چنانكه درسیره امام هادى توضیح دادیم، گروهى از افراد منحرف و جاه طلب با طرح مطالب بى اساس از قبیل ربوبیت و الوهیت ائمه، مقاماتى براى خود ادعا مى ‏كردند و به نام امام از مردم خمس یا وجوه دیگر را مى ‏گرفتند و این موضوع موجبات بدنامى شیعه را فراهم ساخته و مشكلاتى براى ائمه ایجاد مى ‏كرد.

در عصر غیبت صغرى، علاوه بر اینها، افراد دیگرى پیدا شدند كه به دروغ مدعى سفارت و نیابت خاص امام بودند و در اموال متعلق به امام تصرفات بیمورد نموده و در مسائل فقهى و اعتقادى، سخنان گمراه كننده بر زبان مى ‏راندند. اینجا بود كه نواب خاصّ، با رهنمود امام، به مقابله با آنان بر مى ‏خاستند و گاه رد طرد و لعن آنان از ناحیه حضرت، توقیع صادر مى ‏شد.

ابو محمد شریعى، محمد بن نصیر نمیرى، احمد هلال كرخى، ابو طاهر محمد بن على بن بلال، حسین بن منصور حلاّج و محمد بن على شلمغانى از این گروه بودند. (78)

شلمغانى قبلاً از فقهاى شیعه شمرده مى‏شد و حتى كتابى به نام «تكلیف» نوشته بود، ولى بعدها به غلوّ و انحراف كشده شد و افكارى كفرآمیز مطرح كرد. از آن جمله، بر روى نظریه حلول تأكید مى‏كرد و مى ‏گفت: روحى پیامبر اسلام (ص) در پیكر محمد بن عثمان (سفیر دوم)، روح امیر مؤمنان - علیه السلام - در كالبد حسین بن روح (نایب خاص سوم) و روح حضرت فاطمه - علیها السلام - در بدان ام كلثوم، دختر محمد بن عثمان حلول كرده است.

حسین بن روح، این عقیده را كفر و الحاد معرفى كرده آن را از نوع عقاید مسیحیان در مورد حضرت مسیح شمرد و او را طرد نمود و افشار افكار باطلش او را در میان قومش رسوا ساختن. با تو جه به نقش تخریبى شلمغانى بود كه در ذیحجه سال سیصد و دوزاده، توقیعى توسط حسین بن روح در لعن و تكفیر وارتداد او صادر كردید و سر انجام در سال 323 كشته شد. (79)



**غیبت كبرى**

چنانكه گفتیم، با در گذشت چهارمین نایب خاص امام دوازدهم، دوران غیبت كبرى آغاز گردید. در این دوره، علماى واجد شرائط، از سوى امام زمان نیابت عامّه دارند چنانكه دیدیم، نیابت خاصّه عبارت از این است كه امام، شخص خاصى را با اسم و رسم معرفى كند و نایب خود قرار دهد، ولى نیابت هر فردى كه آن ضابطه با او تطبیق كند، نایب شناخته شود و به نیابت از امام، در امر دین و دنیا، مرجع شیعیان باشد.

امامان معصوم، به ویژه حضرت حجة بن الحسن المهدى - عجل الله تعالى فرجه - در روایات متعددى این شرائط را بیان فرموده و مسلمانان را در دوران غیبت كبرى موظف كرده ‏اند كه به واجدان شرائط مزبور رجوع نموده و طبق دستو آنان عمل كنند. پاره‏ اى از این روایات را ذیلاً از نظر خوانندگان محترم مى ‏گذرانیم:

**1 -** «عُمَر بن حنظله» مى‏ گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: اگر بین دو نفر از شیعیان بر سر قرض یا ارث اختلافى پیش آید و به حكومت و قضات (وقت) مراجعه كنند آیا این كار جایز است؟ امام فرمود: هر كس در مورد حق یا باطل به آنان مراجعه كند، در حقیقت به طاغوت (80) مراجعه كرده و هر چه را به حكم آنان بگیرد، به طور حرام گرفته است، هز چند حق ثابت او باشد، زیرا آن را به حكم طاغوت گرفته كه خداوند امر كرده است به او كفر ورزند، و انكار كنند، چنانكه مى ‏فرماید: یریدُونَ أن یتَحاكَمُواالَى الطّاغوتِ وَقَد أُمِرُوا أن یكفُرُوا بِهِ (81): «مى‏ خواهند طاغوت را به داورى بطلبند در حالى كه به آنان دستور داده شده كه به طاغوت كافر شوند».

پرسیدم: پس چه باید بكنند؟

فرمود: باید نگاه كنند ببینند چه كسى از شما حدیث ما را روایت نموده و در حلال و حرام ما نظر افكنده و صاحب نظر شده و احكام و قوانین ما را شناخته است، او را به عنوان حاكم و صاحب رأى بپذیرند، زیرا من او را حاكم بر شما قرار داده ‏ام. اگر او بر اساس حكم ما حكم نماید و كسى از او نپذیرد، حكم خدا را سبك شمرده و ما را رد كرده و كسى كه ما را رد كند، خدا را ردّ كرده است و این، به منزله شرك ورزیدن به خداى متعال است... (82)

این فرمان امام صادق - علیه السلام - یك فرمان كلى و عمومى است و مفاد آن شامل همه فقهاى واجد شرائط مى ‏شود. در صورتى كه امام راضى نشود در یك اختلاف جزئى به قضات حكومت طاغوتى مراجعه شود، مسلّماً راضى نخواهد بود سایر امور مسلمانان زیر نظر ستمگران باشد بلكه اداره این امور را زیر نظر فقهاى عادل شیعه قرار داده است.

**2 -** اسحاق بن یعقوب مى ‏گوید: از محمد بن عثمان (دومین نایب خاص حضرت مهدى) خواستم نامه ‏ام را به پیشگاه امام برساند. در آن نامه مسائل مشكلى كه داشتم پرسیده بودم. امام با خط خود جواب نوشته بود.

از جمله سؤالاتم این بود كه در پیشامدها در عصر غیبت به چه كسى مراجعه كنم در پاسخ این سؤال فرموده بود: و امّا در حوادثى كه رخ مى ‏دهد، به راویان احادیث ما مراجعه كنید. آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا (بر شما) هستم. (83) با آنكه اسحاق بن یعقوب در این نامه در مورد وظیفه خو سؤال كرده، ولى امام به صورت عمومى پاسخ داده و وظیفه همه شیعیان را معین نموده است.

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**مهدى (ع) در منابع شیعه**

اخبار و روایات فراوانى از پیامبر اسلام و هر یك از امامان - علیهم السلام - درباره تولد، غیبت، ظهور و قیام جهانى و سایر ویژگی هاى حضرت مهدى نقل شده و در واقع سالها پیش از تولد آن حضرت، خصوصیات و ویژگی هاى او - از قبیل اینكه: او از خاندان پیامبر (ص)، از فرزندان فاطمه - علیها السلام - و از نسل حسین - علیه السلام - است و با قیام جهانى خویش زمین را پر از عدل و داد خواهد كرد - پیشگویى شده است. تعداد این روایات به حدى فراوان است كه درباره كمتر موضوعى از موضوعات اسلامى این اندازه حدیث وارد شده است.

ما نخست به تعداد روایات وارد شده از ائمه شیعه درباره حضرت مهدى - علیه السلام - و نیز اسامى كتبى كه علماى این مذهب مستقلاً درباره آن حضرت نوشته ‏اند اشاره مى ‏كنیم، سپس روایات رسیده از پیامبر اسلام (ص) از طریق اهل سنت و نیز كتب آنها را در این باره مورد بررسى قرار مى‏ دهیم:

در اینجا بى مناسبت نیست یاد آورى كنیم: با آنكه عصر هر یك از ائمه و یژگی هایى داشته و توجه آن بزرگواران قاعدتاً معطوف به مسائل و موضوعات حادّ روز بوده، امّا در عین حال، موضوع حضرت مهدى - عج الله تعالى فرجه الشریف - همواره مورد نظر آنان بوده و به مناسبت هاى گوناگون بیانات و پیشگویی هاى فراوانى نموده ‏اند كه ذیلاً به عنوان نمونه آمارى اجمالى از احادیثى كه از ائمه در این زمینه رسیده از نظر خوانندگان محترم مى‏ گذرانیم:

1 - امیر مؤمنان - علیه السلام - 51 حدیث،

2 - امام حسن - علیه السلام - 5 حدیث،

3 - امام حسین - علیه السلام - 14 حدیث،

4 - امام زین العابدین - علیه السلام - 11 حدیث،

5 - امام باقر - علیه السلام - 63 حدیث،

6 - امام صادق - علیه السلام - 124 حدیث،

7 - امام موسى بن جعفر - علیه السلام - 6 حدیث،

8 - امام رضا - علیه السلام - 19 حدیث،

9 - امام جواد - علیه السلام - 6 حدیث،

10 - امام هادى - علیه السلام - 6 حدیث،

11 - امام حسن عسكرى - علیه السلام - 22 حدیث. (84)(85)

به عنوان نمونه به نقل چند حدیث اكتفا مى ‏كنیم:

**الف -** امیر مؤمنان - علیه السلام - مى ‏فرماید: پیامبر اسلامى فرمود: عمر جهان به پایان نمى ‏رسد مگر آنكه مردى از نسل حسین امور امّت مرا در دست مى‏ گیرد و دنیا را پر از عدل مى ‏كند همچنانكه پر از ظلم شده است. (86)

از امیر مؤمنان - علیه السلام - در «نهج البلاغه» سخنان متعددى در این زمینه نقل شده است. (87) از آن جمله مى ‏فرماید: دنیا، همچون شتر چموشى كه از دوشیدن شیرش جلوگیرى مى ‏كند (و به سراغ بچه‏ اش مى ‏رود) پس از چموشى، به ما روى مى‏ آورد. (88) خداوند مى ‏فرماید: «ما مى ‏خواهیم به مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم». (89)

**ب -** حسین بن على - علیه السلام - مى‏ فرمود:

اگر از عمر دنیا تنها یك روز باقى مانده باشد، خداوند آن روز را طولانى مى ‏كند تا آنكه مردى از نسل من قیام مى ‏كند و دنیا را پر از عدل و داد مى ‏كند چنانكه از ظلم و ستم پر شده است. از رسول خدا شنیدم چنین مى‏ فرمود. (90)

**ج -** امام جواد - علیه السلام - به عبد العظیم حسنى - س - فرمود:

قائم ما همان مهدى منتظّر است كه در زمان غیبت باید در انتظارش بود و در زمان ظهور باید اطاعتش نمود. او سومین فرزند من خواهد بود. سوگند به آن خدایى كه محمد را به پیامبرى برگزید و امامت را ویژه ما خاندان قرار داد، اگر از عمر دنیا جز یك روز باقى نمانده باشد، خدا آن روز را طولانى مى ‏گرداند تا مهدى ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر كند چنانكه از ظلم و ستم پر شده است. خداوند متعال كار وى را یك شبه اصلاح مى ‏كند، چنانكه كار موسى كلیم الله را در یك شب اصلاح فرمود: او رفت تا براى همسرش آتش بیاورد اما با منصب نبوت و رسالت برگشت.

امام جواد سپس فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما، انتظار ظهور و قیام اوست.(91)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**كتاب هایى كه پیش از تولد مهدى (ع) درباره او تألیف شده است**

موضوع غیبت و قیام حضرت مهدى در اسلام به قدرى قطعى و مسلّم بوده كه كتابهاى متعددى درباره آن تألیف شده و تاریخ نگارش بعضى از آنها سالها پیش از تولد حضرت بوده است. مثلاً «حسن بن محبوب زراد» (م 224)، یكى از محدثان و مصنفان موثق شیعه، كتاب «المشیخ » را یكصد سال قبل از غیبت كبرى نوشته و اخبار مربوط به غیبت امام مهدى را در آن نقل كرده است. (92)

مرحوم طبرسى مى ‏نویسد: محدثان شیعه در زمان امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - اخبار غیبت را در تألیفات خویش آورده‏ اند.(93) همچنین برخى از اصحاب ائمه درباره آن حضرت و قیام او كتاب نوشته ‏اند، مانند ابراهیم بن صالح انماطى (94) (از یاران امام باقر)، حسن بن محمد بن سماعه (95) (از اصحاب امام موسى بن جعفر - علیهما السلام -)، محمد بن حسن بن جمهور (96) (از یاران امام رضا - علیه السلام -)، على بن مهزیار (97) (از یاران امام جواد - علیه السلام -) و فضل بن شاذان نیشابورى (98) (از شاگردان امام رضا و امام جواد و امام هادى - علیهم السلام -). (99)



**مهدى (ع) درمنابع اهل سنت**

چنانكه قبلاً اشاره كردیم، مهدویت و اعتقاد به وجود مهدى - عجل الله عالى فرجه - و ظهور او ، اختصاص به مذهب تشیع ندارد ، بلكه محدثان بزرگ اهل سنت نیز احادیث مربوط به آن حضرت از از طریق گروه بسیارى از صحابه و تابعین در كتابهاى خویش نقل كرده ‏اند، به طوریكه گذشته از كتب شیعه ، كتب و آثار دیگر مذهب اسلامى (حنفى، شافعى، مالكى و حنبلى) نیز از روایات نبوى كه درباره مهدى و ظهور او رسیده ، سرشار است.

بر اساس پژوهش برخى از محققان بزرگ ، محدثان اهل سنت احادیث مربوط به حضرت مهدى را از 33 نفر از صحابه پیامبر اسلام در كتب خود نقل كرده ‏اند (100)؛ تعداد 106 نفر از مشاهیر علماى بزرگ اهل سنت، اخبار ظهور امام غایب را در كتاب هاى خود آورده‏ اند (101)؛ و 32 نفر از آنان مستقلاً درباره حضرت مهدى كتاب نوشته ‏اند. (102)

«مسند احمد حنبل» (متوفاى 241 هجرى) و «صحیح بخارى» (متوفاى 256 هجرى) از جمله كتب مشهور اهل سنت است كه قبل از تولد امام قائم - عجل الله تعالى فرجه - نوشته شده و احادیث مربوط به آن حضرت در آنها نقل شده است. (103)

از جمله احادیثى كه «احمد حنبل» نقل كرده این حدیث است: پیامبر اسلام (ص) فرمود: «اگر از عمر جهان جز یك روز باقى نماند، خداوند حتماً در آن روز شخصى از ما - خاندان - را بر مى ‏انگیزد و او جهان را پر از عدل و داد مى‏كند همچنانكه پر از ظلم شده باشد. (104)

احادیث نبوى پیرامون حضرت مهدى - عجل الله تعالى فرجه - و صفات و علائم ایشان در كتابها و منابع قدیم اهل سنت به قدرى زیاد است كه دانشمندان علم حدیث و حافظان بزرگ سنّى ، احادیث مربوط به مهدى را «متواتر» دانسته‏ اند. (105)

بر اساس یك بررسى اجمالى، تعداد 17 نفر از دانشمندان بزرگ اهل سنت، به «متواتر» بودن احادیث مهدى در كتابهاى خود، تصریح كرده ‏اند (106). علامه «شوكانى» در خصوص اثبات تواتر این روایات، كتابى به نام «التوضیح فى تواتر ما جأ فى المنتظر والدّجال و المسبح» تألیف كرده است. (107)

بى مناسبت نیست در اینجا، به عنوان نمونه، سخنان چند تن از مشاهیر علماى سنّى را در این زمینه از نظر خوانندگان محترم بگذارانیم:

**1 -** «شوكانى» در كتاب یاد شده، پس از نقل احادیث مربوط به حضرت مهدى مى ‏گوید: همه احادیثى كه آوردیم، به حدّ تواتر مى ‏رسد، چنانكه بر مطلّعان پوشیده نیست. بنابر این با توجه به همه احادیثى كه نقل كردیم، مسلّم شد كه احادیث منقول درباره مهدى منتظر، متواتر است... آنچه گفته شد براى كسانیكه ذره‏اى ایمان و اندكى انصاف دارند، كافى به نظر مى‏ رسد! (108)

**2 -** حافظ (109) ابو عبد الله گنجى شافعى (متوفاى 658 ه'. ق) در كتاب «البیان فى أخبار صاحب الزمان» (باب 11) مى ‏گوید: «احدیث پیامبر اكرم (ص) درباره مهدى، به دلیل راویان بسیارى كه دارد، به حدّ تواتر رسیده است». (110)

**3 -** حافظ مشهور «ابن حجر عسقلانى شافعى» (متوفاى 852 ه'. ق) در كتاب «فتح البارى‏99 كه در شرح «صحیح بخارى» نوشته است، مى ‏گوید: «احادیث متواترى وجود دارد حاكى از اینكه: مهدى، از این امّت است و عیسى - علیه السلام - از آسمان فرود آمده و پشت سر وى نماز خواهد گزارد». (111)

**4 -** «مؤمن شبلنجى» مى‏ نویسد: «اخبار متواترى از پیامبر رسیده كه نشان مى ‏دهد مهدى از خاندان اوست و او زمین را پر از عدل و داد مى ‏كند». (112)

**5 -** «شیخ محمد صبّان» مى‏ نویسد: «اخبار متواترى از پیامبر نقل شده مبنى بر اینكه مهدى (سرانجام) قیام مى ‏كند و اینكه او از خاندان پیامبر است و زمین را پر از عدل و داد خواهد كرد...». (113)

**6 -** شیخ منصور على ناصف، از علماى بزرگ و معاصر «الأزهر» و مؤلف كتاب «التاج الجامع للأُصول» (114)، مى ‏نویسد: در میان دانشمندان گذشته و امروز مشهور است كه در آخر الزمان به حتم و یقیم مردى از اهل بیت پیامبر كه نام او مهدى است، ظهور خواهد كرد. او بر همه كشورهاى اسلامى تسلّط خواهد یافت. مسلمانان، همه پیرو او خواهند شد، او در میان آنان به عدالت رفتار مى ‏كند، و دین را قوّت مى ‏بخشد. آنگاه دجّال پیدا مى‏ شود. عیساى مسیح از آسمان فرود مى ‏آید و دجّال را مى ‏كشد، یا با مهدى در كشتن دجّال همكارى مى ‏كند.

سخنان و احادیث پیامبر را درباره مهدى، جماعتى از نیكان اصحاب پیامبر روایت كرده‏ اند. محدّثان بزرگى مانند: ابو داود، ترمذى، ابن ماجه، طبرانى، ابو یعلى، بزّاز، امام احمد حنبل و حاكم نیشابورى آن احادیث را در كتاب هاى خود نقل كرده ‏اند. (115)

ابن ابى الحدید یكى از مع‏تبرین علماى اهل سنت، در این زمنیه مى ‏نویسد: «تمامى فرق اسلامى، اتفاق نظر دارند كه عمر دنیا و تكلیف (بشر به اجرا احكام الهى)، پایان نمى ‏پذیرد مگر پس از ظهور مهدى». (116)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بیانیه رابطة العالم الاسلامى**

این بخش را با نقل بیانیه رسمى «رابطة العالم الاسلامى» ، كه از بزرگترین مراكز و هابیت بوده و مقرّ ان در مكه است، به عنوان یك سند زنده بر اعتقاد عموم مسلمانان به موضوع مهدویت به پایام مى‏بریم. یكى از جهات اهمیت این بیانیه این است كه نشان مى ‏دهد: تندروترین گروه ها در ضدیت با شیعه - یعنى وهابیان - نیز این موضوع را پذیرفته اند، نه تنها پذیرفته ‏اند بلكه به طور جدّى از آن دفاع مى ‏كنند و آن را از عقاید قطعى و مسلّم اسلامى مى‏ شمارند و انى، به خاطر كثرت دلائل و اسناد این موضوع است. به علاوه این مركز، به عنوان یك مركز جهانى و روابط بین ملل اسلامى فعالیت مي ‏كند.

در هر صورت در سال 1976 م شخصى به نام «ابو محمد» از كشور «كنیا» سؤالى درباره ظهور مهدى منتظر از «رابطة العالم الاسلامى»» كرده است. دبیر كل این مركز در پاسخى كه براى او فرستاده، ضمن یاد آورى این نكته كه «ابن تیمیه» (مؤسس مذهب و هابیت) نیز احادیث مربوط به مهدى را پذیرفته، متن رساله كوتاهى را كه پنج تن از علماى معروف كنونى حجاز در این زمینه تهیه كرده‏اند، براى او ارسال داشته است. در این رسال پس از ذكر نام حضرت مهدى و محل ظهور او یعنى مكّه چنین آمده است: به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار كفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدى) جهان را پر از عدل و داد مى ‏كند، همان گونه كه از ظلم و ستم پر شده است.

او آخرین خلفاى راشدین دوازده گانه است كه پیامبر در كتب صحاح از آنها خبر داده است. احادیث مربوط به مهدى را بسیارى از صحابه پیامبر نقل كرده ‏اند. از آن جمله: عثمان بن عفان، على بن أبى طالب، طلحة بن عبید الله، عبد الرحمان بن عوف، عبدالله بن عباس، عمار بن یاسر، عبد الله بن مسعود، ابو سعید خُدرى، ثوبان، قرة بن ایاس مزنى، عبدالله بن حارث، ابو هریره، حذیفة بن یمان، جابر بن عبد الله، ابو امامه، جابر بن ماجد، عبد الله بن عمر، انس بن مالك، عمران بن حصین وام سلمه. سپس اضافه مى ‏كند:

هم احادیث یاد شده در بالا كه از پیامبر نقل شده و هم گواهى صحابه كه در اینا در حكم حدیث است، در بسیارى از كتب معروف اسلامى و متون اصلى حدیث پیامبر (ص) اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است. از جمله:

سنن: .بى داود، ترمذى، ابن ماجه، ابن عمر الدانى ؛ مسانید: احمد، أبى یعلى‏، بزّاز؛ صحیح حاكم؛ معاجم: طبرانى و رویانى و دار قُطنى و ابو نُعَیم د كتاب «اخبار المهدى» و خطیب بغدادى در «تاریخ بغداد» و ابن عساكر در «تاریخ دمشق» و غیر اینها.

بعد اضافه مى ‏كند: بعضى از دانشمندان اسلامى كتب خاصى در این زمینه تألیف كرده ‏اند. از جمله:

ابو نعمى: كتاب «اخبار المهدى»»، ابن حجر هیتمى: «القول المختصر فى علامات المهدى المنتظَر»، شوكانى: «التوضیح فى تواتر ماجأ فى المنتظر و الدجّال و المسیح»، ادریس عراقى مغربى: «المهدى»»، ابو العباس بن عبد المؤمن مغربى: «الوهم المكنون فى الردّ على ابن خلدون».

آخرین كسى كه در این زمینه بحث مشروحى نگاشته رئیس دانشگاه اسلامى مدینه است كه در چندین شماره مجله دانشگاه مزبور بحث كرده است. (117)

عدّه ‏اى از بزرگان و دانشمندان اسلام، از قدیم و جدید، در نوشته‏ هاى خود تصریح كرده ‏اند كه احادیث رسیده در زمینه مهدى در حدّ «تواتر» است (و به هیچ وجه قابل انكار نیست). از جمله:

سخاوى در كتاب «فتح المغیث»، محمد بن احمد سفاوینى در كتاب «شرح العقیدة»، ابو الحسن ابرى در «مناقب الشافعى»»، ابن تیمیه در فتاوایش، سیوطى در «الحاوى»، ادریس عراقى مغربى در كتابى كه پیرامون «مهدى» تألیف كرده، شوكانى در كتاب «التوضیح فى تواتر ما جأ فى المنتظَر...»، محمد بن جعفر كتانی در كتاب «نظم المتناثر فى الحدیث المتواتر» و ابو العباس بن عبد المومن در كتاب «الوهم المكنون...».

در پایان بیانیه مى‏ نویسد:

تنها ابن خلدون است كه خواسته احادیث مربوط به مهدى را با حدیث بى اساس و مجعولى به این مضمون كه «مهدى جز عیسى نیست» مورد ایراد قرار دهد. ولى پیشوایان و دانشمندان بزرگ اسلام، گفتار او را رد كرده‏ اند، بخصوص «ابن عبد المؤمن» كه در ردّ گفتار او كتاب ویژه‏اى نوشته است كه از سى سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است.

حافظان احادیث و محدثان نیز تصریح كرده ‏اند كه احادیث مهدى مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن قطعاً «متواتر» و صحیح مى ‏باشد. بنابر این، اعتقاد به ظهور مهدى (بر هر مسلمانى) واجب بوده و جز عقاید اهل سنت و جماعت است و جز افراد نادان و بى خبر یا بدعت گذار، آن را انكار نمى‏ كنند.

**مدیر اداره مجمع فقهى اسلامى: محمد منتصر كنانى**

اینها ترجمه قسمت هاى حساس این رساله است كه از نظر خوانندگان محترم گذشت. (118)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**پدر مهدى كیست؟**

در اینجا تذكر این موضوع لازنم است كه در بعضى از منابع اهل سنت، پدر حضرت مهدى «عبد الله» معرفى شده است. (119) در حالى كه در منابع شیعه و سنّى اخبار فراوانى وجود دارد كه مى ‏رساند نام پدر آن حضرت «حسن» - علیه السلام - است. سر چشمه این اختلاف آن است كه در بعضى از روایات اهل سنّت پیرامون ویژگی هاى آن حضرت، این جمله از پیامبر اسلام نقل شده است: «... یواطئ اسمه اسمى و اسم أبیه اسم أبى....». (120) یعنى، اسم او (مهدى) اسم من، و اسم پدرش، اسم پدر من است.

قرائنى در دست است كه نشان مى ‏دهد جمله اخیر یعنى «اسم پدرش اسم پدر من است» عمداً یا اشتباهاً از طرف راوى به كلام پیامبر افزوده شده است و در گفتار آن حضرت فقط جمله: «اسم او اسم من است» وجود داشته است. حافظ گنجى شافعى در این باره مى ‏گوید:

«ترمذى» (121) این حدیث را نقل كرده ولى جمله اخیر در آن نیست. (122) نیز «احمد بن حنبل»، كه داراى قدرت ضبط و دقت بوده این حدیث را در چند جا از «مسند» خود نقل كرده ولى جمله اخیر در آنها نیست.(123)

«گنجى» اضافه مى ‏كند: در اكثر روایاتى كه حافظان حدیث و محدثان مورد وثوق اهل سنت در این باره نقل كرده اند، جمله اخیر نیست. فقط در حدیثى كه شخصى به نام «زائدة» از «عاصم» نقل كرده، این جمله به چشم مى ‏خورد. و چون «زائده» چیزهایى از خود به حدیث اضافه مى ‏كرده است، نقل او اعتبارى ندارد.

گواه این معنا، این است كه راوى این حدیث، شخصى به نام «عاصم» است و حافظ ابو نعیم در كتاب «مناقب المهدى»»، سى و یك نفر از راویان این حدیث را نام برده كه همگى آن را از «عاصم» شنیده‏ اند، و در هیچ كدام جمله اخیر نیست. و فقط در نقل «زائده» این جمله به چشم مى ‏خورد كه طبعاً در مقابل آن همه روایات، فاقد اعتبار است. (124)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ابن خلدون**(125)**و احادیث مهدى**

چنانكه ملاحظه شد، اكثریت قریب به اتفاق دانشمندان اهل سنّت، احادیث مربوط به حضرت مهدى را صحیح و مورد قبول مى ‏دانند. اما تنى چند، آنها را رد نموده یا مورد تشكیك قرار داده ‏اند كه از آن جمله «ابن خلدون» است. وى مى ‏گوید:

در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهور بوده و هست كه در آخر الزمان حتماً مردى از خاندان پیامبر ظهور مى ‏كند و دین را تأیید و عدل و داد را آشكار مى ‏سازد، مسلمانان از او پیروى مى‏ كنند، وى بر تمام كشورهاى اسلامى تسلّط پیدا مى‏ كند، این شخص مهدى نامیده مى شود و ظهور دجال و حوادث بعدى كه از مقدمات مسلّم قیامت است، به دنبال قیام او خواهد بود، عیسى فرود مى‏ آید و دجّال را مى‏ كشد یا در قتل دجّال او را یارى مي كند و عیسى پشت سر او نماز مى‏ خواند...

گروهى از پیشوایان حدیث، مانند: ترمذى، ابو داود، بزّاز، ابن ماجه، حاكم، طبرانى، ابو یعلى‏ احادیث مربوط به مهدى را در كتاب هاى خود به نقل از گروهى از صحابه مانند: على، ابن عباس، عبد الله بن عمر، طلحه، عبد الله بن مسعود، ابو هریره، أنس، ابو سعید خُدرى، أُمّ حبیبه، أُمّ سلمه، ثوبان، قرّة بن اًیاس، على هلالى، عبد الله بن حارث، آورده ‏اند.

ولى چه بسا منكران این احادیث، در سند آنها مناقشه كنند در میان دانشمندان اهل حدیث معروف است كه «جَرح» بر «تعدیل» (126)مقدّم است. بنابراین اگر ما، در بعضى از راویان این احادیث نقطه ظعفى از قبیل: غفلت، كم حافظگى، ضعف یا انحراف عقیده یافتیم، اصل حدیث از درجه اعتبار ساقط مى‏ شود... (127)

وى آنگاه به نقل تعدادى از این احادیث و بررسى وضع راویان آنها پرداخته و برخى از آنها را غیر موثق اعلام نموده و اضافه مى ‏كند: این است مجموع احادیثى كه پیشوایان حدیث درباره مهدى و قیام او در آخر الزمان نقل كرده ‏اند و چنانكه ملاحظه كردید، همه آنها جز مقدار بسیار كمى مخدوش است. (128)

این بود خلاصه و فشرده نظریه ابن خلدون درباره احادیث مربوط به مهدى منتظر - عجل الله تعالى فرجه - دانشمندان صاحبنظر و متخصصان علم حدیث اعم از شیعه و سنى، سخنان وى را با دلائل روشن رد كرده و آن را بى پایه دانسته‏ اند. (129) ولى ما، در اینجا به عنوان نمونه خلاصه سخنان «شیخ عبد المحسن عباد»، استاد و رئیس دانشگاه مدینه را نقل مى‏ كنیم:

وى در كنفرانسى زیر عنوان «عقیدة أهل السنّة والأثر فى المهدى المنتظَر»، در ردّ نظریه ابن خلدون چنین مى ‏گوید:

**الف -** اگر ابراز شك و تردید در مورد احادیث مهدى از طرف شخصى حدیث شناس بود، یك لغزش به شمار مى ‏رفت، چه رسد به مورّخانى كه اهل تخصّص در علم حدیث نیستند. چه خوب گفته است «شیخ احمد شاكر»:

ابن خلدون چیزى را دنبال كرده است كه به آن آگاهى ندارد و وارد میدانى شده است كه مرد آن نیست. او در فصلى كه در مقدمه خود به مهدى اختصاص داده، پریشان گویى عجیبى كرده و مرتكب اشتباهات روشنى شده است. اصولاً او متوجه نشده است كه مقصود محدثان از این جمله كه: «جرح بر تعدیل مقدّم است» چیست؟!

**ب -**وى در آغاز فضل مربوط به مهدى اعتراف كرده است كه:

در میان مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهور بوده و هست كه در آخر الزمان حتماً مردى از خاندان پیامبر ظهور مى ‏كند.

با اعتراف به اینكه موضوع قیام مهدى در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار امرى مشهور و مورد قبول بوده و هست، آیا صحیح نبود كه او نیز این عقیده مشهور را مثل دیگران نپذیرد؟ ایا نظریه وى، با وجود اعتراف به اینكه همه مسلمانان برخلاف او عقیده دارند، نوعى كجروى و تكرروى نیست؟ آیا همه مسلمانان اشتباه كرده ‏اند و فقط ابن خلدون درست فهیمده است؟!

اصولاً این موضوع یك اجتهادى نیست، بلكه یك موضوع نقلى و غیبى است و جایز نیست كسى آن را با هیچ دلیلى جز با كتاب خدا و سنت پیامبر(ص) اثبات كند و دلیل مزبور در اینجا نظریه مسلمانان را اثبات مى‏كند و آنان در این موضوع نقلى داراى تخصص هستند.

**ج -** ابن خلدون پیش از نقد و بررسى این احادیث مى‏گوید: «اینك ما در اینجا احادیثى را كه در این باره نقل شده، ذكر مى‏كنیم». (130) و پس از نقل احادیث مى‏ گوید: «این است مجموع احادیثى كه پیشوایان حدیث درباره مهدى و قیام او در آخر الزمان نقل كرده‏اند». و در جاى دیگر مى ‏گوید: «آنچه محدثان از روایات مهدى نقل كرده ‏اند، ما همه را به قدر توان در اینجا آوردیم». (131)

در حالى كه وى بسیارى از احادیث مهدى را ناگفته گذاشت است، چنانكه این معنا با مراجعه به كتاب «العرف الوردى فى أخبار المهدى»» تألیف «سیوطى» روشن مى‏ گردد. همچنین او از حدیثى كه با سند معتبر در كتاب «المناز المنیف» تألیف «ابن قیم» نقل شده، غفلت كرده است.

**د -** ابن خلدون تعدادى از این احادیث را نقل و به خاطر بعضى از راویان آنها در سند آنها اشكال مى ‏كند، در حالى كه راویان یاد شده، كسانى هستند كه «بخارى» و «مسلم» یا حداقل یكى از آنها در صحیح خود از آنها نقل حدیث كرده ‏اند و دانشمندان در سند آنها ایرادى نكرده ‏اند.

**ه-** ابن خلدون اعتراف مى ‏كند كه تعداد كمى از احادیث مربوط به مهدى جاى هیچ نقد و ایرادى از نظر سند ندارد. بنابراین باید بگوییم: آن تعداد كم كه به گفته وى مورد قبول است، براى اثبات مطلب كافى است و بقیه احادیث نیز مؤید آن تعداد خواهد بود. (132)



**انتظار مهدى و مدعیان مهدویت**

نگاهى به تاریخ اسلام نشان مى‏ دهد كه در طول زمان، افرادى جاه طلب و سودجو ادعاى مهدویت كرده ‏اند، یا گروهى از مردم عوام افرادى را مهدى مى ‏پنداشته ‏اند. این امر نشان مى‏ دهد كه موضوع مهدویت و اعتقاد به ظهور یك منجى غیبى، در میان مسلمانان امرى مسلّم و مورد قبول بوده است، و چون نام یا برخى از نشانه ‏هاى آن حضرت با مشخصات برخى از مدعیان یاد شده تطبیق مى كرده، آنان از این موضوع سؤ استفاده كرده و خود را مهدى قلمداد نموده ‏اند. یا چه بسا خود آنان ادعایى نداشته‏ اند لكن برخى از عوام الناس از روى نادانى یا شدّت ستم و بیدادگرى حكومت ها یا عجله‏ اى كه در ظهور مهدى داشته‏ اند، یا به علل دیگر، بدون آنكه در مجموع نشانه‏ هاى حضرت دقت كنند، به اشتباه، آنان را مهدى موعود تصور كرده ‏اند.

به عنوان مثال: گروهى از مسلمانان «محمد بن حنفیه» را چون همنام و هم كنیه پیامبر اسلام بوده، مهدى پنداشته و بر این باور بوده‏اند كه او نمرده است و غایب است و بعداً ظاهر مى ‏شود و بر دنیا مسلّط مى ‏گردد. (133)

گروهى از فرقه اسماعیلیه معتقد بودند كه اسماعیل فرزند امام صادق - علیه السلام - نمرده، بلكه مرگ او از روى مصلحت اعلام شده است و او نمى‏ میرد و همان «قائم» موعود است و قیام مى‏كند و بر دنیا مسلّط مى ‏شود.(134)

«محمد» مشهور به «نفس زكیه» پسر عبد الله بن حسن» در زمان منصور دوانیقى عباسى قیام كرد و به مناسبت نامش، پدرش ادعا كرد كه همان مهدى موعود است و با تكیه روى این موضوع، طرفدارانى براى او فراهم آورد. (135)

در جریان قیام نفس زكیه، «محمد بن عجلان» كه از فقیهان و عابدان مدینه بود، به كمك وى برخاست. وقتى كه محمد شكست خورد و كشته شد، «جعفر بن سلیمان» - حاكم مدینه - ابن عجلان را احضار كرد و به وى گفت: چرا با آن دروغگو خروج كردى؟ و آنگاه دستور داد دستش را قطع كنند.

فقیهان و اشراف مدینه كه حضور داشتند از جعفر بن سلیمان، براى ابن عجلان درخواست عفو كردند و گفتند: امیر! محمد بن عجلان فقیه و عابد مدینه است و موضوع براى او مشتبه شده و خیال كرده است كه محمد بن عبد الله، همان مهدى موعود است كه در روایات آمده است. (136)

عین این گرفتارى براى «عبد الله بن جعفر» نیز كه از دانشمندان و محدثان بزرگ مدینه بود، پیش آمد و او هم در پاسخِ بازخواست حاكم مدینه، گفت: من به این علّت با محمد بن عبد الله همكارى كردم كه یقین داشتم او همان مهدى موعود است كه در روایات ما یاد شده است. تا او زنده بود هیچ شكى در این موضوع نداشتم و هنگامى كه كشته شد فهمیدم كه او مهدى نیست، و بعد از این دیگر فریب كسى را نخواهم خورد. (137)

منصور نیز، كه نامش «عبد الله» و نام پرس «محمد» بود، بر پسر خویش لقب مهدى گذارده و ادعا مى ‏كرد كه مهدى موعود فرزند من است، نه نفس زكیه! (138)

همچنین مى ‏بینیم كه برخى از فرقه ‏ها، به مهدویت بعضى از امامان پیشین اعتقاد داشته‏ اند، مثلاً «ناووسیه» حضرت صادق - علیه السلام - را مهدى و امام و زنده و غایب مى ‏پنداشتند. (139) «واقفیه» همین اعتقاد را درباره امام موسى بن جعفر - علیه السلام - داشتند. (140) و بر این باور بودند كه آن حضرت نمى ‏میرد تا بر شرق و غرب جهان مسلّط مهدى است. (141) و بالأخره گروهى نیز پس از رحلت امام حسن عسكرى - علیه السلام - فوت آن حضرت را انكار كردند و گفتند: او زنده و غایب است و همان امام «قائم» مى ‏باشد.(142)

اینها نمونه هایى است كه نشان مى ‏دهد موضوع مهدویت در زمان پیامبر اسلام(ص)و بعد از، موضوع مسلّمى بوده است و امت اسلام همواره در انتظار شخصى بوده‏ اند كه قیام كند و با ظلم و ستم بستیزد و پرچم حاكمیت عدل و داد را در جهان به اهتزاز در آورد.

بدیهى است كه سوء استفاده برخى بازیگران از موضوع مهدویت در بعضى از ادوار، هرگز نمى ‏تواند مجوّزى براى انكار اصل مسئله مهدویت باشد، زیرا در طول تاریخ، حقایق بسیارى از سوى عناصر بازیگر و فرصت طلب مورد سوء استفاده قرار گرفته است. مدعیان الوهیت، یا نبوت و سایرمقامات معنوى، در دنیا كم نبوده ‏اند ادیان ساختگى نیز در نیا كم نبوده است. ولى انیها هزگز دلیل این نمى‏ شود كه كسى منكر اصل وجود خدا و نبوت انبیأ گردد.

علم و دانش و صنعت نیز در زمان ما مورد سؤ استفاده واقع شده و در راه هاى ضد بشرى به كار مى‏رود، ولى آیا این باعث مى ‏شود كه ما اصل علم و صنعت را نفى كنیم؟!

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**سیماى حكومت مهدى در آینه قرآن**

قرآن كریم در زمینه ظهور و قیام حضرت مهدى - مانند بسیارى از زمینه‏ هاى دیگر - بدون انیكه وارد جزئیات شود، به صورت كلى و اصولى بحث كرده است؛ یعین از تشكیل حكومت عدل جهانى، و پیروزى كامل و نهائى صالحان در روى زمین سخن گفته است. این گونه آیات را مفسران اسلامى، به استناد مدارك حدیثى و تفسیرى، مربوط به حضرت مهدى و ظهور و قیام او دانسته‏ اند. ما از مجموع آیات قرآنى كه دانشمندان آنها را ناظر به این موضوع دانسته‏ اند. (143) و صراحت بیشترى دراند، جهت رعایت اختصار، سه ایه را مورد بررسى قرار مى‏ دهیم:

**1 -** وَلقَد كتبنا فِى الزّبُورِ مِن بَعدِ الذّكرِ أنّ الأرضَ یرِثُها عِبادِىَ‏َ الصّالِحُونَ (144) «ما، در (كتاب) زبور پس از تورات نوشته ‏ایم كه سرانجام، زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد».

در توضیح معناى این آیه یاد آورى مى ‏كنیم كه: «ذكر» در اصل به معناى هر چیزى است كه مایه تذكر و یاد آورى باشد ولى در آیه یاد شده به كتاب آسمانى حضرت موسى - علیه السلام - یعنى «تورات» تفسیر گردیده است به قرینه اینكه قبل از زبور معرفى شده است.

طبق تفسیر دیگرى، «ذكر» اشاره به قرآن مجید است زیرا كه در خود آیات قران این عنوان به قرآن گفته شده است: اّن هُوَ اّلاّ ذِكرٌ لِلعالَمین (تكویر / 27) بنابراین، كلمه «من بعد» به معناى «علاوه بر» بوده و معناى آیه چنین خواهد بود: ما، علاوه بر قرآن، در زبور نوشته ‏ایم كه سرانجام، زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد. (145)

مرحوم شیخ مفید در آغاز فصل مربوط به حضرت مهدى - عجل الله تعالى فرجه -، به این آیه و آیه بعدى كه نقل مى ‏كنیم، استناد كرده است. (146)

در تفسیر این آیه از امام باقر - علیه السلام - نقل شده است كه فرمود: این بندگان صالح، همان یاران مهدى در آخر الزمانند. (147)

مفسر برجسته قرآن، مرحوم «طبرسى» در تفسیر آیه مزبور پس از نقل حدیث یاد شده مى‏ گوید:

حدیثى كه شیعه و سنى از پیامبر اسلام(ص)نقل كرده ‏اند، بر این موضوع دلالت دارد: «اگر از عمر دنیا جز یك روز باقى نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانى مى‏ گرداند تا مردى صالح از خاندان مرا بر انگیزد و او جهان را پر از عدل و داد كند همان گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد». (148)

اشاره قرآن به پیشگویى حكومت بندگان شایسته خداوند در روى زمین در كتاب تورات و زبور، نشان مى ‏دهد كه این موضوع از چنان اهمیتى برخوردار است كه در كتب آسمانى پیامبران پیشین یكى پس از دیگرى مطرح مى شده است.

جالب توجه این است كه عین این موضوع در كتاب «مزامیر داود» كه امروز جز كتب عهد قدیم (تورات) است و مجموعه‏ اى از مناجات ها و نیایش ها و اندرزهاى داود پیامبر - علیه السلام - است، به تعبیرهاى گوناگون به چشم مى‏ خورد. از جمله در مزمور 37 مى ‏خوانیم:

«... شریران منقطع میشوند، اما متوكلانِ به خداوند وارث زمین خواهند شد، و حال اندك است كه شریر نیست مى ‏شود كه هر چند مكانش را استفسار نمایى ناپیدا خواهد بود اما متواضعان وارث زمین شده از كثرت سلامتى متلذذ خواهند شد».

همچنین در همان مزمور چنین مى‏خوانیم:

«... متبركان (خداوند) وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وى منقطع خواهند شد». (149)

**2 -** وَ نُریدُ أن نَمُنّ عَلَى الّذینَ استُضعِفُوا فِى الأرضِ ...(150) «وارد كرده‏ ایم كه بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان (زمین) قرار دهیم».

چنانكه در بخش «مهدى در منابع شیعه» نقل كردیم، امیر مؤمنان - علیه السلام - پس از پیشگویى بازگشت و گرایش (مردم) جهان به سوى خاندان وحى، این آیه را تلاوت فرمود. (151)

«محمد بن جعفر»، یكى از علویان، در زمان مأمون بر ضد خلافت عباسى قیام كرد. او مى ‏گوید: روزى شرح گرفتاری ها و فشارهایى را كه با آنها روبرو هستیم، براى مالك بن انس نقل كردم. او گفت: صبر كن تا تأویل آیه: وَنُریدُ أن نَمُنّ عَلَى الّذین... آشكار گردد. (152)

**3 -** وَعَدَ اللهُ الّذینَ آمَنُوا مِنكُم وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیستَخلِفَنّهُم فِى الأرضِ كَمَا استَخلَفَ الّذین مِن قَبلِهِم وَلَیمَكّنَنّ لَهُم دینَهُمُ الّذِى ارتَضى‏ لَهُم وَلیبَدِلَنّهُم مِن بَعدِ خَوفِهِم أَمناً یعبُدُونَنى لایشرِكُونَ بِى شَیئاً... . (153)

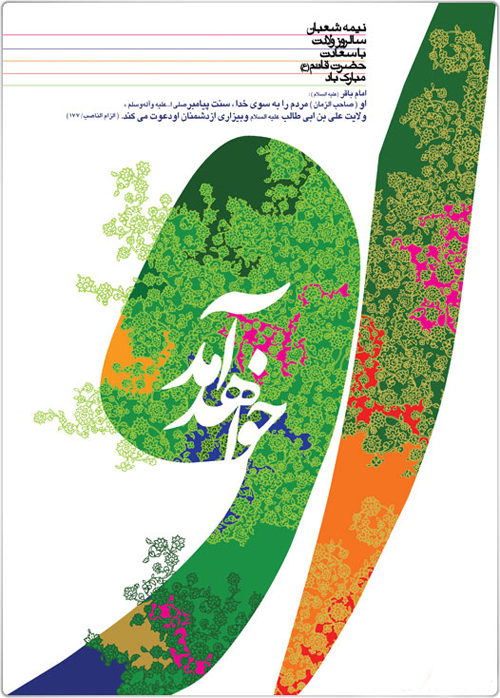
«خداوند به كسانى از شما كه ایمان آورده و اعمال صالح انام داده‏اند، وعده داده است كه حتماً آنان را خلیفه روى زمین خواهد كرد، همان گونه كه پیشینیان را خلافت روى زمین بخشید؛ و دین و آیینى را كه خود براى آنان پسندیده استقرار خواهد بخشید و بیم و ترس آنان را به ایمنى و آرامش مبدّل خواهد ساخت (آنچنانكه) مرا مى ‏پرستند و چیزى را براى من شریك قرار نمى ‏دهند...».

مرحوم «طبرسى» در تفسیر این آیه مى ‏گوید:

از خاندان پیامبر روایت شده است كه این آیه درباره آل محمد (ص) نازل شده است. «عیاشى» از حضرت على بن الحسین - علیه السلام - روایت كرده است كه این آیه را خواند و فرمود: به خدا سوگند آنان شیعیان ما خاندان پیامبر هستند. خداوند این كار را در حق آنان به دست مردى از ما به انجا مى‏ رساند و او مهدى این امت است. او همان كسى است كه پیامبر(ص)درباره او فرمود:

«اگر از عمر دنیا جز یك روز باقى نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانى مى ‏گرداند تا مردى از خاندان من حاكم جهان گردد. اسم او اسم من (محمد) است، او زمین را از عدل و داد پر مى ‏سازد همان گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد».

«طبرسى» مى ‏افزاید: این معنا در تفسیر آیه مزبور از امام باقر - علیه السلام - و امام صادق - علیه السلام - نیز روایت شده است. (154)



**فواید وجود امام در دوران غیبت**

اینك كه بحث ما پیرامون حضرت مهدى به اینجا رسید، مناسب است كه به یكى از شایع ترین پرسشها پیرامون آن حضرت پاسخ گوییم، و آن این است كه: فایده وجود امام در عصر غیبت چیست؟ به تعبیر دیگر: زندگى امام در دوران غیبت یك زندگى خصوصى است نه یك زندگى اجتماعى در نقش یك پیشوا. بنابرانى وجود مقدس او چه اثر عمومى براى مردم مى ‏تواند داشته باشد و مردم چه نوع بهره ‏اى مى ‏توانند از او ببرند؟

البته باید توجه داشته باشیم كه غایب بودن امام هرگز به این معنا نیست كه وجود آن حضرت به یك روح نامرئى یا امواج ناپیدا و رؤیایى و امثال اینها تبدیل شده است! بلكه وى یك زندگى طبیعى عینى و خارجى دادر، منتها با عمرى طولانى. آن حضرت در میان مردم و در دل جامعه ‏ها رفت و آمد دارد و در نقاط مختلف زندگى مى‏كند ولى به صورت ناشناس. و فرق بسیار است بین «نامرئى» و «ناشناس». (155) امام صادق - علیه السلام - مى‏فرمود: مردم امام خود را گم مى‏كنند. او در موسم حج حاضر مى‏شود و مردم را مى‏بیند ولى آنان او را نمى‏بینند. (156)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**خورشید پنهان**

در پاسخ سؤال یاد شده یاد آورى كنیم كه این سؤال تازگى نداشته و تنها در عصر ما مطرح نشده است، بلكه از روایات اسلامى بر مى ‏آید كه حتى پیش از تولد حضرت مهدى - علیه السلام - نیز این سؤال مطرح بوده و هنگامى كه پیامبر اسلام و ائمه پیشین - علیهم السلام - از مهدى و غیبت طولانى آن حضرت سخن به میان مى ‏آوردند، با چنین سؤالى روبرو مى ‏شدند و به آن پاسخ مى‏ گفتند. به عنوان نمونه:

**1 -** پیامبر اسلام در پاسخ این پرسش كه آیا شیعه در زمان غیبت، از وجود قائم فایده اى مى‏ برد؟ فرمود: بلى، سوگند به پروردگارى كه مرا به پیامبرى بر انگیخت، در دوران غیبتش از او نفع مى ‏برند و از نور ولایتش بهره مى‏ گیرند، همان گونه كه از خورشید به هنگام قرار گرفتن در پشت ابرها استفاده مى ‏كنند. (157)

**2 -** امام صادق - علیه السلام - فرمود: از روزى كه خداوند حضرت آدم را آفریده تا روز رستاخیز، زمین هیچگاه خالى از حجت نبوده و نخواهد بود، یا حجت ظاهر و آشكار و یا غایب و پنهان، و اگر حجت خدا نباشد، خدا ستایش نمى ‏شود.

راوى پرسید: مردم چگونه از امام غایب و پنهان استفاده مى ‏كنند؟ حضرت فرمود: آنچنانكه از خورشید پشت ابر استفاده مى ‏كنند. (158)

**3 -** خود حضرت مهدى - عجل الله تعالى فرجه - نیز روى این معنا تكیه كرده است. در توقیعى كه آن حضرت در پاسخ به سؤالات «اسحاق بن یعقوب» صادر فرمود و توسط محمد بن عثمان تحویل اسحاق گردید، چنین نوشت: اما چگونگى استفاده مردم از من همچون استفاده آنهاست از خورشید، هنگامى كه در پشت ابرها پنهان مى ‏شود. (159)

در توضیح این تشبیه باید یاد آورى كنیم كه: خورشید داراى دو نوع نور افشانى است:

**1 - نور افشانى آشكار و مستقیم،**

**2 - نور افشانى غیر مستقیم**.

در نور افشانى آشكار، اشغه خورشید بخوبى دیده مى ‏شود ولى در تابش غیر مستقیم، ابرها همانند یك شیشه مات، نور مستقیم خورشید را گرفته و پخش مى ‏كند. اما آثار حیات بخش خورشید در رشد و نمو موجودات و...، مخصوص زمانى نیست كه نور آن مستقیماً بر پهنه حیات و طبیعت مى ‏تابد، بلكه بسیارى از این آثار - مانند: تولید گرما، رویش و رشد گیاهان، تولید انرژى لازم براى حركت و حیات، به بار نشستن درختان، خندیدن شكوفه ‏ها و شكفتن گل ها - در زمان تابش نور مات خورشید از پشت ابرها نیز وجود دارد.

اشعه معنوى وجود امام، هنگامى هم كه در پشت ابرهاى غیبت پنهان است، داراى آثار گوناگونى است كه با وجود متوقف شدن كلاس تعلیم و تربیت و رهبرى مستقیم، فلسفه وجودى او را آشكار مى ‏سازد. اینك برخى از این آثار را به اختصار مورد بررسى قرار مى‏ دهیم.

**1 - جان جهان**

طبق احادیث فراوانى كه در موضوع امامت وارد شده، و بر اساس دلائلى است كه دانشمندان ارائه كرده ‏اند، در بینش اسلامى، امام، جان جهان است و جهان به وجود او بستگى دارد. امام قلب عالم وجود، هسته مركزى جهان هستى و «واسطه فیض» بین عالم و آفریدگار عالم است و از این جهت حضور و غیبت او تفاوتى ندارد. و اگر او - ولو به صورت ناشناس - در جهان نباشد، جهان هستى در هم فرو مى ‏ریزد. چنانكه امام صادق - علیه السلام - فرمود: اگر زمین بدون وجود امام بماند، ساكنان خود را در كام خود فرو مى ‏برد. (160)

امام چهارم فرمود: در پرتو وجودئ ماست كه خداوند آسمان را از فرو پاشى - جز به اذن او - نگه مى ‏دارد. در پرتو وجو ماست كه خداوند زمین را از لرزش و سلب آرامش ساكنانش، نگه مى‏ دارد. به واسطه ماست كه خداوند باران نازل مى‏ كند و رحمت خود را مى ‏گستراند و بركات و نعمت هاى زمین را بیرون مى ‏آورد. و اگر آن كس از ما كه در زمین است نبود، زمین اهل خود را فرو مى ‏برد. (161)

**2 - پاسدارى از آیین خدا**

امیر مومنان - علیه السلام - در یكى از سخنان خود در مورد لزوم وجود رهبران الهى در هر عصر و زمان مى‏ فرمايد: «خدایا چنین است، هرگز روى زمین از قیام كننده‏اى با حجت و دلیل، خالى نمى‏ماند، خواه ظاهر و آشكار باشد و خواه بیمناك و پنهان، تا دلائل و اسناد روشن الهى از بین نرود و به فراموشى نگراید...» (162)

با گذشت زمان و آمیزش سلیقه‏ ها و افكار شخصى به مسائل مذهبى و دراز شدن دست مفسده جویان به سوى تعالیم آمسانى، اصالت پاره‏ اى از قوانین الهى از دست مى‏ رود و دین دستخوش تغییرات زیانبخش مى ‏گردد.

براى آنكه اصالت آیین الهى حفظ گردد و جلوى تحریفات و تغییرها و خرافات گرفته شود، باید این رشته به وسیله یك پیشواى معصوم ادامه یابد. در هر مؤسسه مهم، «صندوق آسیب ناپذیرى» وجود دارد كه اسناد مهم آن مؤسسه را در آن نگهدارى مى‏ كنند تا از دستبرد دزدان یا خطر آتش سوزى و امثال اینها محفوظ بماند. سینه امام و روح بلندش نیز صندوق آسیب‏ ناپذیر حفظ اسناد آیین الهى است تا همه اصالت هاى نخستین و ویژگی هاى آسمانى این تعالیم را در خود نگاه داري كند. (163)

حافظ «ابن حجر عسقلانى» در شرح «صحیح بخارى» پس از نقل احادیث حاكى از نزول حضرت عیسى - علیه السام - به زمین هنگام ظهور حضرت مهدى - عجل الله تعالى فرجه - و اقتداى او به آن حضرت مى ‏نویسد:

اینكه عیسى - علیه السلام - در آخر الزمان و نزدیك قیامت، به مرد از این امّت اقتدا مى ‏كند و پشت سر او نماز مى ‏خواند، دلیل بر نظریه صحیح در میان دانشمندان اسلامى است كه: زمین هرگز از وجود حجت كه با دلائل و براهین آشكار، براى خدا قیام مى‏ كند، خالى نمى ‏ماند. (164)

**3 - امید بخشى**

در میدان هاى نبرد، تمام كوشش سربازان زبده و فداكار معطوف این امر است كه پرچم سپاه، در برابر حملات دشمن همچنان در اهتزاز باشد، و متقابلاً سربازان دشمن دائماً مى ‏كوشند پرچم آنها را سرنگون سازند، چرا كه برقرار بودن پرچم، مایه دلگرمى سربازان و تلاش و كوشش مستمر آنها است.

همچنین وجود فرمانده لشگر در مقرّ فرماندهى - هر چند ظاهراً خاموش و ساكت باشد - خون گرم و پر حرارتى در عروق سربازان به گردش در مى ‏آورد و آنها را به تلاش بیشتر وا مى‏ دارد كه فرمانده ما زنده است و پرچممان در اهتزاز!

امّا هرگاه خبر قتل فرمانده در میان سپاه پخش شود، یك لشگر عظیم با كارآیى فوق العاده ،یك مرتبه روحیه خود را مى‏ بازد و متلاشى مى گردد.

رئیس یك جمعیت یا یك لشگر، مادام كه زنده است، هر چند مثلاً در سفر یا فرضاً در بستر بیمارى باشد، مایه حیات و حركت و نظم و آرامش آنهاست، ولى شنیدن خبر از دست رفتن او گرد و غبار یأس و نومیدى را بر سر همه مى ‏پاشد.

جمعیت شیعه طبق عقیده‏اى كه به وجود امام زنده دارد، هر چند او را در میان خود نمى ‏بیند، اما خود را تنها نمى ‏داند، و اثر روانى این عقیده در روشن نگهداشتن چراغ امید در دلها و وادار ساختن افراد به خود سازى و آمادگى براى آن قیام بزرگ جهانى، كاملاً قابل درك است.

پروفسور «هانرى كربن» استاد فلسفه در دانشگاه سوربن (فرانسه) و مستشرق نامدار فرانسوى مى‏ گوید: به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبى است كه رابطه هدایت الهى را میان خدا و خلق براى همیشه نگهداشته است و به طور مستمر و پیوسته، ولایت را زنده و پا برجا مى‏ دارد.

مذهب یهود، نبوّت را كه رابطه ‏اى است واقعى میان خدا و عالم انسانى، در حضرت كلیم ختم كرده و پس از آن به نبوت حضرت مسیح و حضرت محمد(ص) اذعان ننموده و رابطه مزبور را قطع مى كند. همچنین مسیحیان در حضرت مسیح متوقف شده اند. اهل سنت از مسمانان نیز در حضرت محمد(ص) توقف كرده و با ختم نبوّت در ایشان، دیگر رابطه اى میان خالق و مخلوق، موجود نمى ‏دانند. تنها مذهب تشیع است كه «نبوّت» را با حضرت محمّد(ص) ختم شده مى ‏داند، ولى «ولایت» را كه همان رابطه هدایت و تكمیل مى ‏باشد، بعد از آن حضرت و براى همیشه زنده مى ‏داند. (165)



**پى نوشت ها:**

**1-** شیخ مفید، الارشاد، قم مكتبة بصیرتى،، ص 346 - فتّال نیشابورى، روضة الواعظین، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسة الأعلمى‏ للمطبوعات، 1406 ه'. ق، ص 292 - كلینى،، اصول كافى، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه - ق، ج 1، ص 514 - طوسى، الغیبة، تهران، مكتبة نینوى الحدیثة، ص 141 - طبرسى،، اعلام الورى، الطبعة الثالثة، تهران، دار الكتب الاسلامیة، ص 418 - ابن صبّاغ مالكى، الفصول المهمة، ط قدیم (بى تا)، ص .310

در بعضى از مآخذ، تاریخ تولد حضرت، سال 256 هجرى ضبط شده است (صدوق، كمال الدین، قم، مؤسسة النشر الاسلامى (التابعة) لجماعة المدرسین بقم المشرفة، 1405 ه- ق، ص 432 - طوسى،، الغیبة، ص 139 و 147) و در برخى دیگر، سال 258 (على بن عیسى الاربلى، كشف الغمّة، تبریز مكتبة بنى هاشمى، 1381 ه-ق، ص 227 - ابن ابى الثلج بغداى، تاریخ الائمة، قم، مكتبة بصیرتى، (ضمن مجموعه نفیسه)، ص 15) ذكر شده است و ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبرى آن را در سال 257 مى ‏داند (دلائل الامامة، الطبعة الثالثة، قم، منشورات الرضى،، ص 271 و 272.

**2-** شیخ مفید، همان كتاب، ص 346 - طبرسى،، همان كتاب، ص 417 - اربلى، همان كتاب، ص 227 - ابن صبّاغ، همان كتاب، ص .310

**3-** مسعودى، همان كتاب، ص 418 - ابن صباغ، همان كتاب، ص .310

**4-**مسعودى، اثبات الوصیة، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریة، 1374 ه'. ق، ص .248

**5 -** ابن صبّاغ، همان كتاب، ص .310

**6-** شیخ مفید، همان كتاب، ص 346 - صدوق، همان كتاب، ص 432 - طبرسى، همان كتاب، ص 418 مسعودى، همان كتاب، ص 248 - فتّال نیشابورى،، همان كتاب، ص 283 - طوسى، همان كتاب، ص 143 محمد بن جریر بن رستم طبرى، همان كتاب، ص 268 - ابن صبّاغ، همان كتاب، ص .310

**7-**صدوق، همان كتاب، ص 432 و ر. ك به: روضة الواعظین، ص .292 برخى از محققان معاصر، احتمال داده ‏اند كه نام او همان نرجس باشد، و اسامى دیگر به جز صقیل را بانوى پیشین او حكیمه دختر امام جواد - علیه السلام - به وى داده باشد (بنابر روایاتى، او قبلاً كنیز حكیمه بوده است). مردم آن زمان كنیزان خویش را براى خوشامد گویى، به اسامى گوناگون مى‏ خواندند و نرجس، ریحانه و سوسن همه اسامى گل ها هستند (دكتر حسین جاسم، تاریخ سیاسى غیبت امام دوازدهم، ترجمه دكتر سید محمد تقى آیت اللّهى، چاپ اوّل، تهران، مؤسسه انتشارا امیركبیر، 1367 ه'. ش، ص 114).

**8-** فتّال نیشابورى، همان كتاب، ص 283 - صدوق، همان كتاب، ص 427 - مجلسى، همان كتاب، ج 51، ص .12

**9-** شیخ مفید، همان كتاب، ص .346

**10-**ابن أبى الحدید، شرح نهج البلاغة، قاهره، دار احیاالكتب العربیة، 1960 م، ج 7، ص 94 و ج 10، ص .96

**11-**فقیه ایمانى، مهدى، مهدى، منتظر در نهج البلاغه، اصفهان، كتابخانه عمومى امیر المؤمنین على - علیه السلام -، ص 23، .39

تعدادى از این منابع كه در دسترس نگارنده است و تولد حضرت مهدى به صراحت در آنها بیان شده، به قرار زیر است: ابن حجر هیتمى، الصواعق المحرقة، ط 2، قاهره، 1385 ه'. ق، ص 208 - شبراوى، الاتحاف بحبّ الأشراف، ط 2، قم، منشورات الرضى،، 1363 ه'. ش، ص 179 - محمد امین بغدادى سویدى، سبائك الذهب فى معرفة قبائل العرب،

بیروت دارصعب، ص 78 - مؤمن شبلنجى، نور الأبصار، قاهره، مكتبة المشهد الحسینى ،، ص 168 - شیخ محمد صبّان، اسعاف الراغبین، (در حاشیه نور الأبصار)، ص 141 - ابن أثیر، الكامل فى التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 7، ص 274 (حوادث سال 260) حمدالله مستوفى، تاریخ برگزیده، چاپ دوّم، تهران، انتشارات امیر كبیر، 1362 ه'. ش، ص 207 - ابن طولون، الأئمة الاًثنى عشر، قم، منشورات الرضى،، ص 117 - ابن صبّاغ مالكى، الفصول المهمة، (بى تا)، ص 310 - شیخ سلیمان قندوزى، ینابیع المودّة، بیروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ج 3، ص .36

**12-**صدوق، همان كتاب، ص 434 - .478 شیخ مفید، همان كتاب، ص 350 و 351 - شیخ سلیمان قندوزى، ینابیع المودّة، بیروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ج 3، ص 123 - .125

**13-**چنانكه در سیره امام هادى - علیه السلام - نوشتیم، ایوب بن نوح یكى از وكلاى آن حضرت بوده است.

**14-**طوسى، همان كتاب، ص 204 ور.ك به: صدوق، همان كتاب، ص 435 - مجلسى، همان كتاب، ج 51، ص 346 - شیخ سلیمان قندوزى، همان كتاب، ج 3، ص 123 - (آیت الله) صافى، لطف الله، منتخب الأثر، تهران، مركز نشر كتاب، 1373 ه'. ق، ص .355

**15-**شیخ طوسى، همان كتاب، ص 204 - نعمانى، الغیبة، تهران، مكتبة الصدوق، ص 154 - مجلسى، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1393 ه'. ق، ج 51، ص 150 ور.ك به: اصول كافى، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه'. ق، ج 1، ص .337

**16-**طوسى، همان كتاب، ص 203 - 207 - صافى، همان كتاب، باب 47، ص 314 و .315

**17-**صافى، همان كتاب، فصل 1، باب 8، ص 101، ح .4

**18-**(آیت الله) صافى، لطف الله، نوید امن و امان، تهران، دار الكتب الاسلامیة، ص 177 و .178

**19-**كلینى، همان كتاب، ج 1، ص 337 - طوسى، همان كتاب، ص 202 - صدوق، همان كتاب، ص 481 صافى، منتخب الأثر، فصل 2، باب 28، ص 269 - نعمانى، همان كتاب، ص .166

**20-**صدوق، كمال الدین، باب 44، ص 480، ح 4 - مجلسى، همان كتاب، ج 51، ص 152 - صافى، منتخب الأثر، فصل 2، باب 25، ص 268، ح .3

**21-**مرحوم شیخ مفید آغاز غیبت صغرى را از سال تولد آن حضرت (سال 255) حساب كرده است (الاًرشاد، ص 346) و با این محاسبه، دوران غیبت صغرى، 75 سال مى ‏شود. طبعاً نظریه مرحوم مفید از این لحاظ بوده است كه حضرت مهدى در زمان حیات پدر نیز حضور و معاشرت چندانى با دیگران نداشته و از نظر كلى غایت محسوب مى ‏شده است.

گویا بر اساس همین ملاحظه است كه محققانى مانند: طبرسى، سید محسن امین، و آیت الله سید صدر الدین صدر نیز آغاز غیبت صغرى را از سال میلاد آن حضرت، و مدّت آن را 74 سال دانسته‏اند (اًعلام الورى، ص 444 - اعیان الشیعة، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ج 2، ص 46 - المهدى،، بیروت، دار الزهرأ، 1398 ه'. ق، ص 181).

**22-**صدر، سید صدر الدین، المهدى،، بیروت، دار الزهرأ، 1398 ه'. ق، ص 183 - پیشواى دوازدهم امام زمان، نشریه مؤسسه در راه حق، ص .38

**23-** شیخ سلیمان قندوزى، ینابیع المودّة، بیروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ج 3، باب 71، ص .82

**24-** نعمانى، همان كتاب، ص .173

**25-** نعمانى، همان كتاب، ص .173

**26-** نعمانى، همان كتاب، ص .170 نیز ر.ك به: منتخب الأثر، فصل 2، باب 26، ص 251 - .253

**27-** در آن روزگار، به جاى «نیابت» و «نواب» بیشتر تعبیر «سفارت» و «سفرأ» به كار برده مى ‏شد.

**28-** چنانكه طبق نقل شیخ طوسى، حدود ده نفر در بغداد به نمایندگى از طرف محمد بن عثمان فعالیت مى ‏كردند (الغیبة، ص 225).

**29-** توقیع به معناى حاشیه نویسى است و در اصطلاح علماى شیعه به نامه‏ ها و فرمان هایى كه در زمان غیبت صغرى از طرف امام به شیعیان مى‏ رسیده توقیع گفته مى ‏شود.

**30-** صدر، المهدى،، ص .189

**31-** امین، سید محسن، أعیان الشیعة، ج 2، ص .48

**32-** طوسى،، الغیبة، ص 257، .258

**33-** كلینى،، اصول كافى،، ج 1، ص 518، ح .5

**34-** كلینى، همان كتاب، ص 521، ح 14 و .15

**35-** طبرسى،، اًعلام الورى، ص .444

**36-** طوسى،، الغیبة، تهران، مكتبة نینوى الحدیثة ص .214

**37-** طوسى، همان كتاب، ص .216

**38-** طوسى،، الغیبة، ص .215

**39-** طوسى،، همان كتاب، ص .216

**40-**طوسى،، همان كتاب، ص .216

**41-** طوسى،، همان كتاب، ص .217

**42-** دكتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسى غیبت امام دوازدهم، ترجمه دكتر سید محمد تقى آیت اللّهى، چاپ اوّل، تهران، مؤسسه انتشارات امیر كبیر، 1367 ه'. ش، ص 155 و .156

**43-** طوسى،، همان كتاب، ص .221

**44-** طوسى،، همان كتاب، ص .219

**45-** طوسى،، همان كتاب، ص 219 - .220

**46-** طوسى،، همان كتاب، ص 220 - بحار الأنوار، ج 51، ص .349

**47-** طوسى،، همان كتاب، ص 220 - مجلسى،، بحار الأنوار، ج 51، ص 350 - طبرسى اًعلام الورى، الطبعة الثالثة، ص 452 - على بن عیسى اربلى،، كشف الغمة، تبریز، مكتبة بنى هاشمى،، 1381 ه'. ق، ج 3، ص .322

**48-** طوسى، الغیبة، ص .221

**49-** طوسى،، الغیبة، ص .223

**50-** طوسى، الغیبة، ص 222 - بحار الأنوار، ج 51، ص .351

**51-** طوسى،، همان كتاب، ص 226 و 227 - بحار الأنوار، ج 51، ص .355

**52-** طوسى،، همان كتاب، ص 224 و 225 و .227

**53-** طوسى،، همان كتاب، ص .240

**54-** مجلسى،، بحار الأنوار، ج 51، ص 356، ور.ك به: طوسى،، همان كتاب، ص .236

**55-** دكتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسى غیبت امام دوازدهم، چاپ اوّل، تهران، انتشارات امیر كبیر، 1367 ه'. ش، ص .199

**56-** طوسى،، همان كتاب، ص .238

**57-** سَیمَرى و صَیمَرى نیز گفته شده است (صدر، محمد، تاریخ الغیبة الصغرى، ط 1، بیروت دار التعارف للمطبوعات، 1392 ه'. ق، ص 412).

**58-** طوسى،، همان كتاب، ص .242

**59-** صدر، همان كتاب ص .412

**60-** چنانكه در بحث علائم ظهور گفته شده، قیام شخصى به نام سفیانى و صداى آسمانى از علامتهایى هستند كه در آستانه ظهور امام رخ خواهد داد.

**61-** طوسى،، الغیبة، ص 242 و 243 - مجلسى،، بحار الأنوار، ج 51، ص 361 - طبرسى،، همان كتاب، ص 445 - صدر،

**62-**همان كتاب، ص- .15

**63-** طوسى،، همان كتاب، ص .243

**64-** طوسى،، همان كتاب، ص .242

**65-** طوسى،، همان كتاب، ص 222 و 246 - صدوق، كمال ادین، قم، مؤسسة النشر الاسلامى (التابعة) لجماعة المدرسین بقم المشرفة، 1405 ه'. ق، ص .44

**66-** طوسى،، همان كتاب، ص .222

**67-** طوسى،، همان كتاب، ص 146 و .219

**68-** طوسى،، الغیبة، ص 240 - مجلسى،، بحار الأنوار، ج 51، ص .359

**69-**مرحوم طبرسى،، فهرست جالبى از این دسته وكلا، با ذكر محل مأموریتشان، ذكر كرده است (اًعلام الورى، ص 4).

**70-** طوسى،، همان كتاب، ص .225

**71-**طوسى،، همان كتاب، ص 225 و .226

**72-**طوسى،، همان كتاب، ص 225 و .226

**73-** صدوق، كمال الدین، رقم، مؤسسة النشر الاسلامى (التابعة) لجماعة المدرسین بقم المشرفة، 1405 ه'. ق، ص 440 - .441

**74-** طوسى،، همان كتاب، ص 176 - .177

**75-** طبرسى،، همان كتاب، ص 452 - .453

**76-** طوسى،، همان كتاب، ص 229 - .236

**77-** طوسى،، همان كتاب، ص 198 - .199

**78-** طوسى،، همان كتاب، ص 238 - .239

**79-**طوسى،، همان كتاب، ص .244

**80-** طوسى،، همان كتاب، ص 248 - 254 ور. ك به: دكتر حسین، جاسم، تارخى سیاسى غیبت امام دوزادهم، ص 200 - .205 مسعودى، قتل او را در سال 322 دانسته است (التنبیه والاشراف، قاهره، دار الصاوى للطبع والنشر و التألیف ص 343).

**81-** طاغوت كسى است كه بر خلاف حق حكومت كند و بر اساس موازین اسلامى سزاوار آن مقام نباشد. لفظ «طاغوت» صیغه مبالغه از طغیان است، تو گویى این افراد در طغیان و مرز نشناسى، در بالاترین حدّ قرار گرفته ‏اند.

**82-** نسأ: .60

**83-**ینظران من كان منكم ممن روى حدیثنا ونظر فى حلالنا وحرامنا و عرف أحكامنا فارضوا به حكما فانّى قد جعلته علیكم حاكماً فاًذا حكم بحكمنا فلم یقبل منه فاًنّما استخفّ بحكم الله وعلینا ردّ، والرّاد علینا الرّاد على الله، وهو على حدّ الشرك بالله (كلینى، اصول كافى، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه'. ق، ج 1 ص 67، كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ح 10 - شیخ حرّ عاملى، وسائل الشیعة، بیروت، دار احیأ التراث العربى،، ج 18 ،باب 11 من أبواب صفات القاضى،، ص 99).

**84-**وأمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیا الى رواة حدیثنا فاّنّهم حجتى علیكم وأنا حجة الله (طوسى،، همان كتاب، ص 177 - طبرسى،، همان كتاب، ص 452 - شیخ حرّ عاملى، همان كتاب، ج 18، ص 101، كتاب القضأ، ابواب صفات القاضى،، باب 11، ج 9 - طبرسى،، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویة، ج 2، ص 163).

**85-** امینى،، ابراهیم، دادگستر جهان، چاپ چهارم، قم، انتشارات دار الفكر، 1352 ه'. ش، ص 74 - .82 این آمار از روى احادیث منقول در كتاب «منتخب الأئر» تهیه شده است و اگر تتبع بیشترى صورت گیرد، طبعاً تعداد احادیث بیش از این خواهد بود.#) درباره روایات منقول از پیامبر اسلام، در بخش روایات اهل سنت توضیح خواهیم داد.

**86-** محمد بن جریر بن رستم طبرى،، دلائل الامامة، الطبعة الثالثة، قم، منشورات الرضى،، ص .240

**87-** ر.ك به: مهدى فقیه ایمانى، مهدى منتظر در نهج البلاغة، اصفهان، كتابخانه عمومى امام امیر المؤمنین على - علیه السلام -.

**88-** لتعطفنّ الدنیا علینا عطف الضروس على ولدها (ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، قاهره، دار احیأ الكتب العربیة، 1960 م، ج 19، ص 29، حكمت 205).

**89-** ونرید أن نمنّ على الذین استضعفوا فى الأرض ونجعلهم أئمّة ونجعلهم الوارثین (قصص: 6).

**90-** صدوق، كمال الدین، مؤسسة النشر الاسلامى (التابعة) لجماعة المدرسین بقم المشرفة، 1405 ه'. ق، ج 1، ص .318

**91-** صدوق، همان كتاب، ج 2، ص 377 - مجلسى،، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1393 ه'. ق، ج 51، ص .156

**92-** طبرسى،، اًعلام الورى، الطبعة الثالثة، تهران، دار الكتب الاسلامیة، ص 443 - .444

**93-**طبرسى،، همان كتاب، ص .443

**94-** شیخ طوسى،، فهرست، مشهد، دانشگاه مشهد، 1351 ه'. ش، ص 14، شماره 19 - نجاشى،، فهرست اسمأ مصنفى الشیعة، قم، مكتبة الداورى،، ص 11 - ابن داود، رجال، قم، منشورات الرضى،، ص 32، شماره .23

**95-** نجاشى،، همان كتاب، ص 29 - طوسى،، فهرست، ص 98، شماره .205

**96-** نجاشى،، همان كتاب، ص 29 - طوسى،، فهرست، ص 98، شماره .205

**97-** نجاشى،، همان كتاب، ص .178

**98-** نجاشى،، همان كتاب، ص 17 - (آیت الله) صافى،، منتخب الأثر، تهران، مركز نشر كتاب، 1373 ه'. ق، ص 466 و .467

**99-** البته ابراهیم انماطى و حسن بن محمد بن سماعة واقفى بودند و هدفشان از نوشتن چنین كتابى، اثبات دیدگاه هاى خودشان بوده است، اما رد هر حال این موضوع نشان مى‏دهد كه غیبت یك موضوع مسلّم بوده است. (دكتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسى غیبت امام دوازدهم، چاپ اوّل، تهران، انتشارات امیر كبیر، 1367 ه'. ش، ص 21 و 22).

**100-** صافى، لطف ا-لله، نوید امن و امان، تهران، دار الكتب الاسلامیة، ص 91 - .92

**101-** صافى، همان كتاب، ص 92 - .95

**102-** صافى، همان كتاب، ص 95 - .99

**103-** ر.ك به: صحیح بخارى، ط 1، با شرح و تحقیق شیخ قاسم شمّاعى رفاعى، بیروت، دار القلم، 1407 ه'. ق، ج 4، باب 945 (نزول عیسى بن مریم)، ص 633 و مسند احمد حنبل ،بیروت، دار الفكر (بى تا) ج 1، ص 84 و 99 و 448 و ج 3، ص 27 و .37 ور.ك به: سنن ابن ماجه (207 - 275 ه'. ق) تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقى،، بیروت، دار احیأ التراث العربى،، ج 2، ص 1366 - 1368، كتاب الفتن، باب 34، باب خروج المهدى،، حدیث 4082 - .4088

**104-**لو لم یبق من الدنیا الا یوم لبعث الله عزّوجلّ رجلاً منژا یملأها عدلاً كما ملئت جوراً (مسند احمد حنبل، بیروت، دار الفكر (بى تا)، ج 1، ص 99).

**105-** تواتر و متواتر، از اصطلاحات علم الحدیث است و منظور از خبر متواتر، خبر جماعتى است كه (فى حدّ نفسه، نه به ضمیمه قرائن) اتفاق آنان بر كذب، محال و در نتیجه موجب علم به مضمون خبر باشد. (ر.ك‏به: مدیر شانه چى، كاظم، علم الحدیث، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ 3، 1362 -. ش، ص 144) بدین گونه «تواتر» را مى‏توان «ثبوت قطعى» تعبیر كرده و «حدیث متواتر» را «حدیث ثابت و قطعى» خواند؛ حدیثى كه راویان بسیار داشته، و در كتابهاى بسیار روایت شده است و به وسیله محدثان و مشایخ روایت، سینهبه سینه، و ضبط به ضبط، از نسلى به نسل دیگر رسیده است و ثبوت و صدور آن از پیامبر اكرم، با ائمه طاهرین - علیهم السلام - قطعى است (حكیمى، محمد رضا، خورشید مغرب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1360 ه'. ش، ص 99).

**106-** صافى، همان كتاب، ص 90 - .91

**107-** صافى، همان كتاب، ص .91

**108-**وجمیع ما سقناه بالغ حدّ التواتر كما لایخفى على من له فضل اطّلاع. فتقّرر بجمیع ما سقناه أنّ الأحادیث الواردة فى المهدى المنتظر متواترة... و هذا یكفى لمن كان عنده ذرّة من أیمان و قلیل من انصاف. (نقل از غایة المأمول فى شرح التاج الجامع للأصول، تألیف شیخ منصور على ناصف، در حاشیة التاج، ط 2، قاهره، دار احیأ الكتب العربیة، ج 5، ص 327).

**109-** حافظ، كسى است كه بر سنن رسول اكرم احاطه داشته باشد و موارد اتفاق و اختلاف آن را بدان د و به احوال راویان و طبقات مشایخ حدیث كاملاً مطلّع باشد (مدیر شانه چى، همان كتاب، ج 2، ص 22).

**110-** تواترت الأخبار و استفاضت بكثرة رواتها عن المصطفى(ص)فى أمر المهدى (منتختب الأثر، ص، پاورقى).

**111-** تواترت الأخبار بأنّ المهدى من هذه الامه وانّ عیسى - علیه السلام - سینزل و یصلّى خلفه (فتح البارى بشرح صحیح البخارى،، بیروت، دار المعرفة، ج 6، ص 493 - 494).

**112-** تواترت الأخبار عن النبى (ص)انّه من أهل بیته وانّه یملأ الأرض عدلاً (نور الأبصار، قاهره، مكتبة المشهد الحسینى،، ص 171).

**113-** تواترت الأخبار عن النبى (ص)بخروجه و انّه من أهل بیته وانّه یملأ الارض عدلاً (اسعاف الراغبین، در حاشیه نور الأبصار، ص 140).

**114-** این كتاب، چنانكه در مقدمه‏اش ذكر شده است، به منظور جمع آورى مجموعه قابل اطمینانى از «اصول پنجگانه» حدیث كه مهمترین كتب حدیث اهل سنت است، تألیف گردیده و در پنج جلد چاپ شده است. مؤلف كتاب شرحى به نام «غایة المأمول» در شرح آن نوشته كه در حاشیه‏اش چاپ شده است.

**115-** التاج الجامع للأصول، قاهره، ط 2، دار احیأ الكتب العربیة، ج 5، ص .310

**116-**قد وقع اتفاق الفرق من المسلمین أجمعین على انّ الدنیا و التكلیف لاینقضى الاّ علیه (المهدى)) (شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیأ الكتب العربیة، 1960 م، ج 10 ص 96).

**117-** درصفحات آینده، قسمتهایى از مطالب این مجله را نقل خواهیم كرد.

**118-** متن كامل عربى این یبانیه درك كتاب: مهدى انقلابى بزرگ، از صفحه 151 تا 155، نقل شده است و ترجمه آن با تغییرات اندكى از این كتاب گرفته شده است.

**119-**در بیانیه یاد شده نیز این منابع پیروى شده است.

**120-** سنن ابى داود، بیروت، دار الفكر، ج 4، ص 106، كتاب الفتن و الماحم، كتاب المهدى ،، حدیث 4282 - سیوطى، تاریخ الخلفأ، بغداد مكتبة المثنى، ص .272

**121-** محمد بن عیسى بن سوره ترمذى متوفاى 279 ه'، مؤلف یكى از شش كتاب مشهور و معتبر نزد اهل سنت است.

**122-** متن حدیث جنین است: قال رسول الله9: لاتذهب الدنیا حتى یملك العرب رجل من أهل بیتى یواطئ اسمه اسمى (سنن ترمذى،، بیروت، دار احیأ التراث العربى،، ج 4، ص 505، باب 52 (ماجأ فى الهدى))، ح 2230 و 2231).

**123-** ر. ك به: مسند احمد حنبل، ج 1، ص .448

**124-** صافى، ممنتخب الأثر، تهران، مركز نشر كتاب، 1373 ه'. ق، ص 231 - 235 - و موسوعة الامام المهدى،، اصفهان،

مكتبة الامام أمیر المؤمنین العامّة، ج 1، ص 13 - .16 در این باره احتمالات دیگرى نیز داه‏اند كه جهت رعایت اختصار از نقل آنها خود دارى شد.

**125-** عبد الرحمان بن محمد بن خلدون مغربى 732 - 808 ه'.

**126-**جر و تعدیل از اصطلاحات علم حدیث‏شناسى است. مقصود از جرح این است كه راوى یا راویان یك حدیث از طرف حدیث شناسان با تعبیراتى از قبیل: دروغگو، جاعل حدیث، اهل غلّو و تعبیرات دیگرى كه در این علم مطرح شده، معرفى شود كه طبعاً آن حدیث فاقد اعتبار خواهد بود.

و مقصود از تعدیل، این است كه راوى به عنوان: شخص عادل، موثق و مانند اینها معرفى شود كه طبعاً حدیث او مورد قبول خواهد بود. البته اینها معیارهاى جرح و تعدیل از دیدگاه دانشمندان شیعه است. دانشمندان اهل سنت نیز معیارهایى دارند كه همه جا با معیارهاى شیعه یكسان نیست.

**127-** مقدمه، الطبعة الرابعة، بیروت، دار احیائ التراث العربى،، ص 311 - .312

**128-** مقدمه، ص .322

**129-** ر. ك به: دادگستر جهان، ص 30 - 49، مهدى انقلابى بزرگ، ص 159 - 165، منتخب الأثر، ص 5 - 6، پاورقى.

**130-** ص .311

**131-**ص .327

**132-** سخنان مبسوط شیخ عبد المحسن عباد، در مجله الجامعة الاسلامیة چاپ «مدینه» مورخ ذیقعده 1388 ه'. ق، شماره 3، سال اوّل منتشر شده و ما آن را از: «موسوعة الامام المهدى»» ج 1 نقل كردیم.

**133-** نوبختى، فرق الشیعة، نجف، المطبعة الحیدریة، 1355 ه'. ق، ص 27 - شهرستانى، الملل و النحل، قم، منشورات الرضى،، ج 1، ص .132

**134-** نوبختى، همان كتاب، ص 67 - .68

**135-** ابن طقطقا، الفخرى،، بیروت، دار صادر، 1386 ه'. ق، ص 165 - .166

**136-** ابو الفرج الاصفهانى، مقاتل الطالبیین، نجف، المكتبة الحیدریة، 1385 -. ق، ص .193

**137-** ابو الفرج الاصفهانى، همان كتاب، ص .195

**138-** ابو الفرج، همان كتاب، ص .162

**139-**شهرستانى، همان كتاب، ج 1، ص .148

**140-** شهرستانى، همان كتاب، ص .150

**141-** نوبختى، همان كتاب، ص 80 و .83

**142-** نوبختى، همان كتاب، ص .96

**143-**حكیمى، محمد رضا، خورشید مغرب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1360 ه'. ش، ص 140 - .151

**144-** انبیأ: .106

**145-** (آیت الله) مكارم، ناصر، مهدى انقلابى بزرگ، چاپ دوم، قم، مطبوعاتى هدف، ص 121 - .122

**146-** الارشاد، قم، مكتبة بصیرتى،، ص .346

**147-** طبرسى،، مجمع البیان، تهران، شركة المعارف الاسلامیة، 1379 ه'. ق، ج 7، ص .66

**148-**طبرسى،، همان كتاب، ص .67

**149-** تورات، ترجمه فارسى توسط وِلیم كِلِن فسّیس اِكِسّى به دستور مجمع مشهور بِرِتِش فاین بَیبَل سُسَیتى، چاپ لندن، 1856 م، ص .1030

**150-** قصص: .6

**151-** شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحدید، ج 19، ص 29، حكمت .205

**152-** ابو الفرج، همان كتاب، ص .359

**153-** نور: .55

**154-** مجمع البیان، ج 7، ص .152

**155-** (آیت الله) مكارم، ناصر، مهدى انقلابى بزرگ، چاپ دوم، قم، مطبوعاتى هدف، ص .250

**156-** كلینى، اصول كافى، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه'. ق، ج 1، ص .338

**157-** مجلسى، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1393 ه'. ق، ج 52، ص 93 و ج 36، ص .250

**158-** مجلسى، همان كتاب، ص .92

**159-** طوسى، الغیبة، ص 177 - مجلسى، همان كتاب، ص 92 - اربلى، على بن عیسى، كشف الغمة، تبریز، مكتبة بنى هاشمى،، 1381 ه'. ق، ج 3، ص .22

**160-** لو بقیت الأرض بغیر امام لساخت (كلینى، همان كتاب، ج 1، ص 179 ور. ك به: صدوق، كمال الدین، قم مؤسسة النشر الاسلامى‏(التابعة) لجماعة المدرسین بقم المشرفة، 1405 ه'. ق، ج 1 ص 201 - .210

**161-** صدوق، أمالى، قم، مطبعة الحكمة، ص 112، مجلس 35 - صدوق، كمال الدین، ص 207، باب 21، ح 22 - جوینى خراسانى،، فرائد السمطین، ط 1، بیروت، مؤسسة المحمودى للطباعة والنشر، 1400 ه'. ق، ص 45 - .46

**162-**اللّهمّ بلى لاتخلو الأرض من قائم لله بحجد امّا ظاهراً مشهوراً و خائفاً مغموراً لئلاّ تبطل حجج الله و بیناته (شرح نهج البلاغة، ابن ابى‏ الحدید، قاهره، دار احیا الكتب العربیة، 1960 م، ج 18، حكمت 143، ص 347 - المناقب، اخطب خوارزم، نجف، المطبعة الحیدریة، 1385 ه'. ق، ص 264).

**163-** (آیت الله) مكارم، ناصر، مهدى انقلابى بزگر، چاپ دوم، قم، مطبوعاتى هدف، ص 258 -.259

**164-** فتح البارى بشرح صحیح البخارى،، بیروت، دار المعرفة، ج 6، ص .494

**165-** سالنامه 2 مكتب تشیع (مصاحبات استاد علامه طباطبایى با پروفسور هانرى كربن درباره شیعه) 1330 ه'. ش، ص .20